



مسیر ارگان مرکزی

جبهه مردم افغانستان «جما»

ناشر اندیشه های دموکراتیک نوین



با تأثر و اندوه عمیق، به مناسبت حادثهٔ المناک زلزله در
کترها، یا هموطنان داغدار صمیمانه ابراز همدردی نموده و
به یازماندگان جان باختگان این فاجعه تسلیت عرض می‌دارم.



کمیود داکتران زن: فاجعه پنهان در سایه
طلالابان
طالبان و برخورد دوکانه با زنان: افغان ممنوع، خارجی
خدا ش امد

شماره مسلسل : چهاردهم

سپتامبر 2025 میلادی مطابق سنبله 1404 خورشیدی

کمیته فرهنگی جبهه مردم افغانستان «جما»



فهرست عناوین این شماره :

- 1- پیام تسلیت به بازمانده ها و زخمیان حادثه فاجعه بار زلزله در ولایات شرقی افغانستان . (کنر ، لغمان ، ننگرهار و کابل ...)
- 2- منشا، انکشاف و تکامل غریزه ها احتیاج مادر ایجاد است (بخش سوم) "نعیم سلیمی "
- 3- چرا به اصطلاح «مارکسیسم غربی» ضدامپریالیستی نیست؟
- 4- کمون پاریس و دیکتاتوری پرولتاریا.
- 5- دافغانستان دترقی او پرمختگ په اړه د ملگري ستالین او افغان سفير سلطان احمد خان ترمنځ خبرې-اترې.
- 6- نکبت و مسئولیت آلمان رسول رحیم
- 7- روایتی از شب تیرباران:
- 8- شعر از دوکتور گداز.
- 9- سرود هستی.
- 10- نقدی فشرده در مورد تداوم انقیاد ، تسلیم طلبی و خیانت "اعلامیه ویژه" نویسان تحت نام «ساما».
- 11- گوشه‌های هوشمند؛ آسان‌کننده ارتباطات یا کشندگان خاموش؟
- 12- قاچاق کودکان و تجاوز به آنان:
- 13- سرود رزم شعر از ظاهر تیموری .
- 14- بگذرد شعر از تیمور .
- 15- اخبار و گزارشات مرتبط به زندان سرباز بنام افغانستان .
- 16- نشست با عنوان «به‌سوی وحدت و اعتماد» که قرار بود در روزهای ۲۵ و ۲۶ آگوست ۲۰۲۵ در اسلام‌آباد برگزار شود.
- 17- انقلاب، نه نام است و نه نمود: در نقد واپسگرایی سازمان‌های مرده‌پرست .
- 18- در پیشگفتار منشور جما آمده است :
- 19- مجید، با لبان دوخته و چشمان فروزان بقلم لمبه رنگریز.
- 20- نقد کوتاه در مورد مجید نامه بقلم پیام مهرپور .
- 21- بازی شیطان اسلام : سدی در مقابل کمونیسم ؟ بسیار آموزنده و جالب است .

1

پیام تسلیت به بازمانده ها و زخمیان حادثه فاجعه بار زلزله در ولایات شرقی افغانستان . (کمر ، لغمان ، ننگرهار و کابل)



نسبت به این حادثات نه بر اساس تجربه و علم مدیریت بحران ها؛ بلکه به شیوه توکل به تقدیر و و دعا استخاره و در نهایت با گناهکار دانستن قربانیان در زخم مردم نمک بپاشند.

با تاسف زلزله شدید خسارات جانی و مالی را در ولایات شرقی کشور در پی داشته است. بر اساس گزارش ها مردم ولایت کمر و ننگرهار در اثر این زمین لرزه بیشتر آسیب دیده اند . برای کسانی که در این فاجعه عزیزان شاترا از دست داده اند تسلیت عرض می داریم و برای زخمیان شفای عاجل خواهیم.

پیامها و نظرات هموطنان ما در مورد این حادثه المناک و فاجعه بار !

بعد از پایان جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۵ فردریک هارت، استاد تاریخ هنر در آمریکا، با مشاهده خیابانهای ویران شده در فلورانس نوشت: «طی سانهای کور، شکل به بی شکلی، زیبایی به وحشت، و تاریخ به بی خردی» تبدیل شد. شبیه چنین صحنه را میتوان پس از زمین لرزه هولناک و پس لرزه های پی در پی که در ولایات شرقی کشور و به ویژه در ولایت کمر رخ داد، مشاهده نمود. این حادثه تراژیک نه تنها باعث گرفتن جان هزاران انسان و بی شکلی و تخریب آبادی ها گردید؛ بلکه بی خردی حاکمین را نیز نشان داد که در قرن بیست و یکم در عصر هوش مصنوعی جهان بینی و نگاهشان نسبت به علت وقوع آفات طبیعی و مدیریت بحران ها در کجای تاریخ قرار دارند.

آفات طبیعی و دیگر حادثات بخش زندگی انسانها اند ولی فاجعه وقتی آغاز می شود که شیوه مدیریت و نگاه و برداشت مسئولین



نوراحمد جانا



روشن گران

زلزله کمر ۸۰۰ قربانی گرفت: افغان ها از کمک مالی نه، بلکه برای دفن مردگان یاری می‌خواهند!

نجات‌دهندگان در جستجوی بازماندگان پس از زلزله شدید که تخریب گسترده در کمر، نزدیک مرز پاکستان ایجاد کرده است.

نویسندگان: همایون بابو، عابد احصاء، ایونا کلیو، سمان لطیف، آندریا همبلین

۲ سپتامبر ۲۰۲۵

منبع: نشریه تلگراف

لرزه عمیق درست پیش از نیمه‌شب دیوارهای خانه عبدالله را شکست، سقف فرو ریخت و ۱۷ عضو خانواده‌اش در یک لحظه زیر آوار جان باختند.

این روستایی - که نخواست نام واقعی‌اش فاش شود - تنها بازمانده خانواده‌اش بود، وقتی یکی از مرگبارترین زلزله‌های افغانستان ولایت کوهستانی شرق کشور، کمر، را لرزاند و حداقل ۸۰۰ نفر را کشت و هزاران نفر را زخمی کرد.

مگر این همه امتحان است !

بار دیگر ملت ما در شرق کشور قربانی زلزله ویرانگر گردید. ده‌ها خانواده داغدار شدند، کودکان یتیم، زنان بی‌پناه و هزاران تن زخمی و آواره شدند. این فاجعه طبیعی تنها در لحظه‌ای خانه‌ها را ویران نکرد، بلکه پرده از حقیقتی تلخ برداشت: ملتی که سال‌هاست در زندان گروه طالبان گرفتار مانده و جهانی که با سکوت سنگین و عینک‌های سیاه، فریاد و ناله مردم ما را نمی‌بیند.

امروز نه تنها زمین لرزید، بلکه بیدادگری و بی‌عدالتی نیز عریان‌تر شد. حاکمان سنگ‌پرست، با بی‌رحمی تمام، این مصیبت انسانی را به حساب دین و امتحان الهی می‌گذارند، تا بار مسئولیت خویش را پنهان کنند. آنان که در قدرت‌اند، به جای مدیریت بحران، به جای رساندن کمک، به جای نجات جان انسان‌ها، تنها شعار و تفسیر مذهبی را ابزار توجیه بی‌کفایتی خویش ساخته‌اند.

اما واقعیت تلخ این است: مصیبت مردم ما نتیجه مستقیم فقر، محرومیت، نبود زیربنا، بی‌عدالتی اجتماعی و حاکمیت زور و استبداد است. وقتی خانه‌ها به سادگی ویران می‌شوند، وقتی هیچ سیستم نجات و امداد وجود ندارد، وقتی مردم در نبود دولت ملی و پاسخگو تنها می‌مانند، مرگ و فاجعه دیگر تنها یک "حادثه طبیعی" نیست، بلکه محصول یک نظام سیاسی و اجتماعی پوسیده است.

در کشورهای دیگر، زلزله مدیریت می‌شود، جان انسان‌ها حفظ می‌گردد و دولت‌ها برای مردم خویش اند، اما در افغانستان، جان انسان بی‌ارزش شمرده می‌شود و مصیبت‌ها ابزار تبلیغاتی مذهبی قرار می‌گیرد.

• ملت ما سزاوار این همه رنج و سکوت جهانی نیست. خاموشی جهان در برابر فاجعه انسانی در افغانستان، خود لکه ننگی بر وجدان بشریت است.

• طالبان نه نماینده دین و نه حافظ مردم‌اند، بلکه دشمن انسانیت‌اند که مصیبت‌ها را تقدیر الهی می‌نامند تا مردم را در جهل و اطاعت کورکورانه نگه دارند.

روح قربانیان این فاجعه شاد، یادشان گرامی و برای بازماندگان صبر و استقامت آرزو داریم. اما صبر بدون عدالت کافی نیست. امروز زمان آن است که فاجعه را نه به آسمان، بلکه به زمین و به ساختارهای پوسیده‌ای نسبت دهیم که عامل تداوم این همه درد و اندوه‌اند.



نجات‌دهندگان در برابر زمین‌لغزش‌ها و مسیرهای کوهستانی صعب‌العبور برای رسیدن به قربانیان تلاش می‌کنند.

گل احمد، ۴۰ ساله، ساکن دره مزار، گفت: «این مثل روز قیامت است. همه گرفتار ترس و اندوه شده‌اند.»

صدها نفر احتمالاً زیر آوار مدفون هستند. یک روستایی دیگر که نامش فاش نشد، به خبرگزاری آسوشیتدپرس گفت: «کودکان زیر آوارند، سالمندان زیر آوارند و جوانان هم زیر آوارند.»

کارکنان امدادی گفتند که برای رسیدن به بازماندگان در برخی مناطق که از کمک خارجی محروم‌اند، باید تا پنج ساعت پیاده‌روی کنند.

طالبان هلیکوپترهایی فرستاده تا زخمی‌ها را به نزدیک‌ترین شهر، جلال‌آباد، ۲۵ مایل دورتر انتقال دهند، اما ساکنان می‌گویند کمک به سرعت و کافی نمی‌رسد.

بیمارستان‌ها نیز تحت فشار هستند و اهالی می‌گویند که سردخانه‌ها و قبرستان‌ها پر از اجساد شده‌اند. بازماندگان انتقاد کردند که طالبان برای مقابله با چنین بحران بزرگی مجهز نیست.

داکتر شهید الله عزیز، در کنر، گفت: «وانت‌های پر از اجساد هر دقیقه می‌رسند. سردخانه‌ها پیشاپیش پر شده‌اند.»

در روستای وادر، در شیب کوه، هیچ خانه‌ای از آسیب یا مرگ مصون نمانده بود. گل محمد رسولی، ۵۵ ساله و خود زخمی، به خبرگزاری AFP گفت: «در هر خانه حداقل یک نفر کشته یا زخمی شده است.»

متی‌الله شهاب، ساکن کنر، گفت که سه ساعت پیاده تا دره آندرلاچک رفت تا به نجات بازماندگان کمک کند، اما کار اصلی جابجایی اجساد بود. او افزود: «من ۷۹ جسد، شامل کودکان و زنان، شمردم. هیچ‌کس صحبت نمی‌کرد.»

طالبان از کمک فوری بین‌المللی درخواست کرده و تأکید کرد که بسیاری از آسیب‌دیدگان، تازه واردان از پاکستان و ایران هستند؛ ایران تاکنون ۱.۲ میلیون افغان را اخراج کرده است.

در میان خرابه‌های روستای خود در دره مزار، مرد دیگری با لباس ساده قهوه‌ای با التماس درخواست کمک برای دفن مردگان کرد:

«پول، غذا، آب یا سرپناه نمی‌خواهم. هیچ چیز نمی‌خواهم. فقط نیروی هوایی بفرستید تا اجساد را به زمین صاف انتقال دهیم تا بتوانم دفن کنم.» او افزود که هیچ میزان کمک نمی‌تواند اندوه او را تسکین دهد.

در اطرافش اجساد تمامی اعضای خانواده‌اش بود: پنج پسر خردسالش بین دو تا هشت سال، همسرش، والدین و خواهر و برادرانش. یکی از برادرانش که تنها سه روز پیش ازدواج کرده بود، همراه با همسر تازه‌اش جان باخت.

سایر اهالی روستا با ناامیدی از میان آوارها در جستجوی مفقودین تلاش می‌کردند و می‌گفتند احساس می‌کنند رها شده‌اند و هیچ کمک خارجی به آن‌ها نمی‌رسد.

افغانستان دهه‌هاست که جنگ و تحریم‌های خارجی آن را فقیر کرده است. رژیم اسلامی با بحران‌هایی چون کاهش شدید کمک‌های خارجی و اخراج صدها هزار افغان از سوی کشورهای همسایه روبرو است.

زلزله ۶.۰ ریشتری ساعت ۱۱:۴۷ شب ولایت دورافتاده و فقیر نشین نزدیک مرز پاکستان را لرزاند، کوه‌ها را تکان داد و روستاهای شکننده ساخته شده از گل، آجر و چوب را در حالی که مردم خواب بودند، ویران کرد. پس‌لرزه‌ها باعث تخریب خانه‌هایی شد که تقریباً سالم مانده بودند و سیلاب‌های ناشی از بارندگی‌های شدید، اجساد دیگر را شست.

تاکنون شمار رسمی قربانیان در کنر به ۸۰۰ نفر رسیده و بیش از ۲۸۰۰ نفر زخمی شده‌اند. در ولایت ننگرهار حداقل ۱۲ نفر کشته و ۲۵۵ نفر زخمی شدند.

جنان سیاق، سخنگوی اداره مدیریت بحران گفت: «دهه‌ها روستا در کنر کاملاً نابود شده‌اند. انتظار داریم شمار کشته‌ها با خارج شدن افراد بیشتر از زیر آوار افزایش یابد.» او افزود: «۴۰ پرواز برای انتقال زخمی‌ها و شهدا به ننگرهار انجام شده است.»

-«مثل روز قیامت است»-



این هیولای منبر می گوید که : زلزله به دلیل گناه کردن انسانها است



دیدگاه این ملا که زلزله را «به دلیل گناه کردن انسانها» معرفی می‌کند، نمونه‌ای روشن از همان تفکر بدوی و قضاوت ناعادلانه است. این‌گونه سخنان، نه تنها هیچ تسلاهی برای بازماندگان نمی‌آورد، بلکه درد و رنج آنان را دوچندان می‌سازد. چند نکته انتقادی:

1. بی‌عدالتی در نسبت دادن تقصیر به قربانیان:

چگونه می‌توان کودکان معصوم و زنانی که زیر آوار جان داده‌اند را «گناهکار» خواند؟ مگر نوزادی که هنوز سخن نگفته است، چه گناهی کرده؟

2. تکرار تاریخ خرافه:

در طول تاریخ، بسیاری از فجایع طبیعی به «خشم خدا» یا «گناه مردم» نسبت داده می‌شد تا حاکمان و ملاها از پاسخگویی به کمکاری و بی‌مسئولیتی خود بگریزند.

3. مسئولیت واقعی:

ریشه مرگ هزاران انسان در چنین زلزله‌هایی، بیشتر از آنکه «گناه» باشد، نتیجه‌ی فقر، نبود زیرساخت، نبود مدیریت بحران و بی‌توجهی به زندگی مردم است.

4. تحریف مفهوم دین و شهادت:

پیش از زلزله، سازمان ملل برآورد کرده بود که بیش از نیمی از جمعیت افغانستان به کمک‌های انسانی فوری نیاز دارند.

با افزایش مشکلات، صدها بیمارستان و مرکز درمانی پس از تعلیق کمک‌های خارجی توسط دولت ترامپ اوایل امسال بسته شده‌اند. کشورهای اروپایی از جمله بریتانیا و فرانسه نیز کمک‌ها را کاهش داده‌اند.

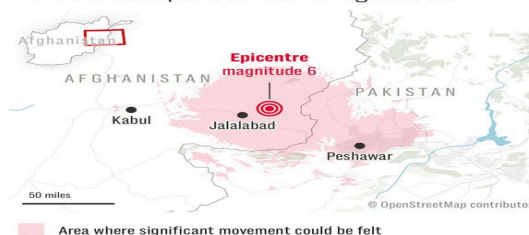
این زلزله سطحی بود و معمولاً باعث تخریب بیشتر می‌شود زیرا لرزش شدید در سطح زمین ایجاد می‌کند.

این سومین زلزله افغانستان پس از تسلط طالبان در ۲۰۲۱ است، زمانی که نیروهای خارجی خارج شدند و کمک‌های بین‌المللی که بخش عمده بودجه دولت را تشکیل می‌دادند، قطع شد.

شدیدترین فاجعه طبیعی اخیر افغانستان، زلزله‌ای به بزرگی ۶.۳ در ۷ اکتبر ۲۰۲۳ بود، که پس‌لرزه‌های شدید دنبال شد. دولت طالبان دست‌کم ۴۰۰۰ کشته برآورد کرد، در حالی که سازمان ملل شمار قربانیان را ۱۵۰۰ نفر اعلام کرد.

کمیته بین‌المللی نجات هشدار داده که زلزله اخیر احتمالاً «مقیاس نیازهای انسانی» ناشی از فاجعه ۲۰۲۳ را به شدت فراتر خواهد برد.

Powerful earthquake in eastern Afghanistan



Houses reduced to rubble after earthquakes in the village of Nurgal in Kunar province Credit: WAKIL KOHSAR/AFP

لرزاند و خانه‌های خشتی و کوچه‌های باریک روستاها را به تلی از خاک بدل کرد.



در دین، کسی که بی‌گناه در حوادث طبیعی جان می‌بازد «شهید» خوانده می‌شود، نه «گناهکار». استفاده‌ی ابزاری از دین برای سرزنش قربانیان، خود بزرگ‌ترین گناه است.

نتیجه!

این سخنان نشان می‌دهد که مشکل جامعه ما فقط زلزله زمین نیست، بلکه زلزله‌ی جهل، تعصب و بی‌رحمی در ذهن‌هاست.

کودکان و زنان بی‌گناهی که جان باختند، قربانیان فقر و بی‌عدالتی بودند، نه «گناهکاران».

«شمس»

آخرین وضعیت جان باختگان زلزله افغانستان؛ ۳ هزار نفر جان باختند

به گزارش گروه رسانه‌ای، سازمان جهانی بهداشت اعلام کرد که در زلزله اخیر افغانستان تاکنون نزدیک به ۳ هزار نفر جان باختند.

تازه‌ترین گزارش سازمان جهانی بهداشت حاکی از آن است که در زلزله اخیر در مناطق شرقی افغانستان و در ولایت‌های کنر، ننگرهار، لغمان و نورستان نزدیک به ۳ هزار نفر جان باختند، ۴ هزار نفر زخمی شدند و بیش از ۸۴ هزار نفر تحت تأثیر این زلزله قرار گرفتند.

بنابر این گزارش دستکم ۱۶ مرکز بهداشتی در چهار ولایت مذکور آسیب دیده‌اند و پس‌لرزه‌های این زلزله در این مناطق همچنان ادامه دارد.

مسئولان افغانستان دیروز جمعه اعلام کردند که تعداد کشته‌های زلزله در این کشور به ۲ هزار و ۲۰۰ تن رسیده است. همچنین ۳ هزار و ۶۴۰ تن دیگر زخمی شده‌اند.

زلزله‌ای به بزرگی ۶ ریشتر در یامداد ۳۱ آگوست (۹ شهریور) ولایت‌های ننگرهار و کنر در شرق افغانستان را





2

منشا، انکشاف و تکامل غریزه ها احتیاج مادر ایجاد است!

جایگاه افراد غیر عادی در محتوای

انکشافی انعطاف پذیر!

قسمت سوم

نویسنده: نعیم سلیمی



و نوشته شدن غریزه ها رفتاری و ارائه پاسخ های تجربی مستند برای رد آنها مورد تدقیق و بررسی قرار دادیم.

در قسمت سومی ؛ نگارنده این جزوه سعی بعمل می آورد تا موارد بخصوص غیر عادی را صرف نظر از پیدایش و بوجود آمدن فیزیکی بیولوژیکی، انحصار ژنتیکی و یا دگرگونی انکشاف محیط زیستی که بینش های دگر اندیشانه نوینی را با خود به همراه دارد؛ برای دوست داران اهل دانش و مطالعه پیشکش نماید. علاوه بر آن مطالعه موارد مربوط به موجودات و جانوران غیر عادی ما را برای درک بهتر رهنمودی پروسه انکشافی آنها کمک می نماید.

بطور مثال شخصی بنام **Johnny Eck** یک تن از بهترین بازیگران سینما می باشد که با اجرای نقشی که وی در سال 1932 در فیلمی از سینمای کلاسیک بنام **Freaks** (انسان های مزاجی)؛ شهرت پیدا نمود. او با تکلیفی بنام **Amelia** [نقصان اندامی با نبودن یک بخشی از اندام های بدن مانند دست و پا] متولد گردید. پا های جانی بسیار کوتاه بودند. او مانند دیگر اشخاصی که با چنین تکلیفی بدنیا آمده بودند؛ برحسب مقوله احتیاج مادر ایجاد، آموخت که با استفاده از دست های خود راه برود. حرکات و رفتار جانی خیلی به راحتی صورت می گرفت. او در فیلم نامبرده نشان میداد که چگونه بدون هیچ اشکالی از زینه ها بالا و پائین می شود. او از دست هایش به گونه انسان های عادی دیگر که بر سرپا های خود راه می روند؛ مورد استفاده قرار می داد.

دانشمندان مثال دیگری را در مورد سگی که بنام **Faith** یاد می گردد ، می آورند. این سگ در شهر اوکلوهاما با

در قسمت قبلی؛ بطور کلی نقش مهم دی ان ای و در پهلوی آن سیستم های انکشافی ، محیط زیستی و قوه ی جاذبه را در شکل گیری رفتار شناسی غریزه ها در موجودات حیه مرور نمودیم. به همین ترتیب در قسمت های قبلی بطور اختصار پیرامون تاکید کلی ایتولوژی در مورد رفتار های بخصوص انواع موجودات حیه در تنظیمات طبیعی آن در پرتو تازه ترین تحقیقات دانشمندان پرداخته شد که جهت دسترسی به جزئیات خوانندگان را به قسمت های قبلی رجعت می دهم. و به همین گونه یکجا با هم در جریان مرور آنچه گفته آمد؛ سرگیجه ی توهّمات رفتاری انکشافی را درین مسیر مبنی بر از قبل تعین شدن



متنوع حرکی [حرکت] را در پستانداران مورد بررسی قرار می دهیم: **راه رفتن با چهار پا، رفتار چهار خیز اسپ ها... و از رفتار چهار خیز تا رفتن بالای دو پا و رفتار های پرش گونه.**

در میان کلیه جوندگان؛ طوری که تمامی حرکات و سکنات نمونوی آنها مورد مشاهده قرار گرفته ؛ به وضاحت رابطه میان شمایل بدنی یک حیوان، مورفولوژی [ریخت شناسی] و نمونه های حرکتی که این حیوان به نمایش میگذارد؛ به ملاحظه می رسد. در واقعیت امر در هر مرحله از انکشاف ؛ همانگونه که ریخت شناسی حیوان مورد نظر تغییر می نماید ؛ به همان ترتیب نمونه حرکتی آن نیز دستخوش تغییر و دگرگونی قرار می گیرد.

بطور مثال؛ جوندگان کلان سال صحرایی [موش های صحرایی] که بنام Jerboa یاد می شوند؛ از پا های بسیار دراز برخوردار اند و بالای دو پا راه می روند و خیز می اندازند. سوالی که در اینجا مطرح می گردد این است که آیا موش های صحرایی بطور غریزی چنین قدم زدن قد راست را انجام می دهند و یا خیر. اما تحقیقات و مطالعات پیرامون انکشاف حرکتی در اینگونه موجودات حیه [جوندگان] حکایت متفاوتی را برای ما بازگو می نماید: یعنی که نوزادان موش های صحرایی مانند موش های عادی دارای اندام های جلوی و عقبی متناسب و مشابه می باشند. مگر زمانی که نوزادان موش های صحرایی نشو و نمو می نمایند، اندام های عقبی [پا های عقبی] آنها به گونه غیر متناسب دراز می شوند. و در نتیجه نمونه های رفتاری و حرکتی آنها نیز دستخوش تغییر و [دگرگونی] قرار می گیرد. اگر مشخص تر صحبت کنیم ؛ اندام های عقبی به مقایسه اندام های جلوی از نموی درازی برخوردار می گردند. و به این ترتیب موش

اندام های جلوی کوتاه (پا های جلوی) که فاقد عملکرد اند چشم به جهان کشود. کمال آموزشی این سگ و سگ های دیگر با چنین تکلیفی این هست که بر سر دو پای عقبی به گونه قد راست ، راه می روند.

اهمیت راه رفتن سگ نامبرده بیانگر این است که او عملیه قدراست رفتن را یکجا با ستون فقرات منحنی که داشت ؛ می توانست مرکز ثقل خودش را به جلو براند.

دانشمندان بدین باور اند که این سگ چنین دستاوردی را در زمان زندگی کوتاهش انجام داد که زمانی دستاورد بزرگ تکامل انسانی پنداشته می شد.

مثال دیگر برازنده ؛ مشتش زنی بنام Duncan می باشد ؛ مشتش زنی که با اندام های عقبی [پا های] ناقص و بدریختی که دارد؛ بالای اندام های جلوی [دست ها] راه می رود و دوش می کند.

خب! رفتار ها و تجارب بازیگر سینما، سگ مورد نظر و مشتش زن مذکور؛ ما را وادار می دارد تا برداشت ها و بینش های قبول شده ی خودی را در مورد اینکه چه چیزی نرمال است و یا غیر نرمال، معمولی و غیر معمولی، مکمل و یا ناقص ؛ تجدید نظر نماییم.

در کلیه موارد فوق الذکر اعضای بدن این دو آدمی و دیگری یک سگ زنده جان در حالیکه نمو می نمود؛ فراگرفتند که چگونه به ترتیب عالی وظیفوی از اندام های خود استفاده نمایند. بنابر مشاهدات انجام شده ؛ جریان و پروسه ای را که آنها در قسمت جنباندن اعضای بدن به سمت و سوی متفاوتی فراگرفتند ؛ هیچ تفاوتی از پروسه آموزشی کلیه حیوانات ندارد.

با در نظر داشت آنچه گفته آمد ؛ حالا توجه خود را به قلمرو انکشاف بخصوص منهمک می سازیم و نمونه های



یک آدم شکاک پیرو دیدگاه بدبینی ممکن است پاسخی را در رد آنچه گفته آمد ارائه دهد اینکه ؛ تکامل برای ما اطمینان می دهد که رفتارها و مورفولوژی در موجودات حیه به گونه همزمان و همگام ، بدون تأثیر گذاری بالای یکدیگر انکشاف می یابند.

برای درک درست مساله بهتر است یک بار دیگر تجارب مربوط به Johnny Eck بازیگر سینمای کلاسیک ، سگی بنام Faith و مشت زنی بنام Duncan که در بالا به تفصیل درباره آنها سخن زدیم را بیاد بیاوریم: رفتار های حرکتی در کلیه موارد انفرادی این موجودات نمی تواند مدیون از قبل پروگرام شدن چنین رفتار ها باشد. برای اینکه رفتارهای نامبرده بازتاب دهنده ی راه حل های منحصر به فرد برای انواع موجودات حیه جسمانی غیر عادی می باشد. به عبارت دیگری رفتار های انفرادی ؛ از انکشافات منحصر به فرد ظاهر می شوند.

در یک نتیجه گیری کلی پیرامون رفتار شناسی غریزه ای موجودات حیه منحصر به فرد [غیر عادی] و آنچه را در موارد کلی عادی پنداشته می شود؛ باید خاطر نشان گردد که ساینس و تکنالوژی بطور چشمگیر و عمیق با درک دیالکتیکی از واقعیت های جهان هستی جهت دریافت پاسخ به پدیده های مغلق بیولوژیکی و فیزیکی و گره گشایی از آنها با برداشتن موانعی که بر این واقعیت ها پرده افکنده به جلو می رود. و درین قافله ی علمی ما از مجهولات مبهم و مغلق کنونی به معلوم های بی پایانی دسترسی پیدا می نماییم.

پایان قسمت سوم

دیدگاه بگذارید!

برای خوانش قسمت های اول و دوم؛ به شماره های 12 و 13 مراجعه نماید .

های صحرایی به یک مرحله ی دشواری از جدل برای وفق دادن پا های بیش از حد دراز خود می گردند که برای آنها چالش برانگیز می باشد.

حسب یافته های جدید دانشمندان ؛ آنچه را که در حاشیه رفتار موش های صحرایی قابل یادآوری می باشد؛ این است که پا های این موش ها در اوایل انکشاف و نشو و نما ی خودی به گونه چشمگیری دستخوش تغییر قرار می گیرد که در آن حرکت رفتاری موش ها به گونه [تعلیم قدم] و یا برداشتن قدم های آهسته و کوتاه پیشروی و پشت سر یکدیگر [نیم قدم] که در زبان انگلیسی آن را Lock-step یاد می نمایند، تغییر می کند. در حالت نوزادی موش های مذکور به موش های دیگر شباهت دارند. ولی زمانی که پا های عقبی این موش ها دراز می شوند؛ آنها به گونه غیر عادی و تعجب آور حلقوی به گرد یکدیگر می خزند. ولی بالاخره با پیدا نمودن قدرت و توانایی رشدی ؛ آنها می توانند قدم بردارند و خیز بزنند.

در انواع دیگر جوندگان مانند موش های عادی rats و یک نوع دیگر موش های صحرایی بنام gerbil ما نمونه های شکلی و اندازه بدن را تا نمونه های حرکتی آنها مشاهده می نماییم. تمامی انواع جوندگانی که مورد مطالعه قرار گرفته اند؛ از یک مسیر رفتاری نمونوی که بازتاب دهنده مورفولوژی [ریخت شناسی] مشخص آنها در هر مرحله از عمر میباشد، عبور می نمایند. به همین ترتیب ؛ در رابطه با عملیه ی سر خاریدن پرندگان ، طوری که در قسمت های قبلی اهمیت موقعیت [وضعیت] ، توازن، و مرکز ثقل را در رفتار ها و حرکات پرندگان مورد بررسی قرار دادیم ؛ به گونه ی نزدیک [مستقیماً] با بحث ریخت شناسی مورفولوژی مربوط بوده و تعیین کننده این است که ما چگونه حرکت می نماییم.

نتیجتاً؛ همایش مطابقت نزدیکی مورفولوژی بدن و رفتارشناسی موجودات حیه؛ به این معنی نیست که حتماً رفتار ها از مورفولوژی نشأت کنند.



3

ویتنام و سایر نقاط، بخش جدایی‌ناپذیری از این سنت بود.

به همین دلیل، با وجود اینکه یک مارکسیست غربی هستم، ارتباطی با اندیشمندان مارکسیست غربی که لوسوردو توصیف می‌کند نداشته‌ام و مجبور نبودم آن فرایند دشوار «فراموش کردن آموخته‌ها» را که بسیاری از آن‌ها پشت سر گذاشته‌اند، طی کنم. من آثار لنین را بسیار خوانده‌ام، اما با آدورنو، ژیزک و پری اندرسون کمتر آشنا بوده‌ام.

با این حال، کتاب لوسوردو برای من بسیار الهام‌بخش بود و به درک ریشه‌های فکری برخی مواضع ارتجاعی که دائماً با آن‌ها مواجه می‌شدم، کمک کرد. زیرا مارکسیسم غربی، هرچند عمدتاً در یک برج عاج آکادمیک شکل گرفته، به درون جنبش‌های انقلابی نیز نفوذ کرده و در آنجا جایگاه خود را پیدا کرده است.

سفر مارکسیسم به سوی شرق و جنوب

مارکسیسم، همان‌طور که می‌دانیم، در غرب متولد شد. مانیفست کمونیست با این جمله آغاز می‌شود:

— «شبحی در سراسر اروپا در گردش است: شبح کمونیسم.»

در آغاز، جنبش کمونیستی از نظر جغرافیایی به اروپا و آمریکای شمالی محدود بود و تقریباً به‌طور انحصاری بر طبقه کارگر صنعتی تمرکز داشت. اما از همان ابتدا، حتی در زمان خود مارکس، سفری به سوی شرق و جنوب را آغاز کرد.

چرا به اصطلاح «مارکسیسم غربی»

ضدامپریالیستی نیست؟

نویسنده : کارلوس مارتینز

ترجمه: مجید افسر

مجله جنوب جهانی

در پاسخ به این پرسش باید گفت، «مارکسیسم غربی» یا «آکادمیک» مبارزات ضد استعماری و ضد امپریالیستی را کم‌اهمیت جلوه می‌دهد و این دیدگاه را رد می‌کند که تضاد اصلی در جهان امروز، میان امپریالیسم و ملت‌های تحت ستم است.

کارلوس مارتینز، پژوهشگر جوامع سوسیالیستی، در این متن به بررسی و تحلیل پیامدهای اندیشه‌های دومنیکو لوزوردو، نویسنده مارکسیست، می‌پردازد.

من از نوجوانی درگیر جنبش مارکسیستی در غرب بوده‌ام، اما خوشبختانه هرگز به مارکسیسم غربی نزدیک نشده‌ام. سنت سیاسی که در آن رشد کردم، بر اهمیت حمایت از دولت‌های سوسیالیست و اولویت مبارزه با امپریالیسم، استعمار و نژادپرستی تأکید داشت. حمایت از کشورهایی مانند چین، کره شمالی، کوبا و مبارزات آزادی‌بخش ملی در ایرلند، فلسطین، زیمبابوه،



بلکه شرط اول برای رهایی اجتماعی خود طبقه کارگر انگلیس است.»

این چنین بود که بنیان‌گذاران سوسیالیسم علمی، بیش از ۱۵۰ سال پیش، بر ضرورت مبارزه با ستم استعماری و ملی تأکید کردند. این درک به مبارزه علیه ستم ملی در قلب کشورهای سرمایه‌داری نیز گسترش یافت و عبارت ماندگار در جلد اول «سرمایه» شکل گرفت: «کارگر سفیدپوست هرگز نمی‌تواند آزاد شود تا زمانی که کارگر سیاه‌پوست برده است.»

توسعه امپریالیسم در اواخر قرن نوزدهم شتاب گرفت. لنین اشاره کرد که تمرکز سرمایه به نقطه‌ای رسیده است که انحصارها برای کسب سود به خارج از مرزها روی آورده‌اند. در نتیجه، بخش فزاینده‌ای از جهان در نظام سرمایه‌داری ادغام شد، اما نه بر اساس شرایط برابر، بلکه به‌عنوان «یک نظام جهانی از ستم استعماری و خفقان مالی اکثریت قاطع مردم جهان توسط مشتی از کشورهای پیشرفته.»

لنین خاطرنشان می‌کند: «امپریالیسم به الحاق، ستم ملی بیشتر و در نتیجه، مقاومت بیشتر منجر می‌شود.»

پیامد راهبردی این مسئله این است که طبقه کارگر در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته باید با توده‌های عظیم ستمدیده در سراسر جهان علیه دشمن مشترک خود، یعنی طبقات حاکم امپریالیستی، متحد شوند. به همین دلیل، در دومین کنگره انترناسیونال کمونیستی در سال ۱۹۲۰، شعار «کارگران جهان متحد شوید» به «پرولتاریا و ملت‌های ستمدیده در همه کشورها، متحد شوید» تغییر یافت.

نخست اینکه، پدیده امپریالیسم که لنین بعدها به‌طور سیستماتیک آن را تحلیل کرد، اما مارکس و انگلس در دهه‌های ۱۸۶۰ و ۱۸۷۰ متوجه آن شده بودند، گستره جغرافیایی فعالیت سرمایه را افزایش داد. سرمایه‌داری در حال تبدیل شدن به یک نظام جهانی بود و این تحول، طبقه‌ای از کارگران تهی‌دست (پرولتاریا) را از مکزیکوسیتی تا سن‌پترزبورگ و شانگهای پدید آورد.

دوم اینکه، مارکس و انگلس در مسیر تکامل فکری خود، به پیوند ناگسستنی مبارزه طبقه کارگر در کشورهای سرمایه‌داری و مبارزه ملت‌های تحت ستم علیه ستمگران استعماری پی بردند. این سفر فکری برای آن‌ها با مسئله ایرلند آغاز شد. ایرلند هرچند نه در جنوب و نه در شرق واقع شده، اما اولین مستعمره انگلستان بود و قرن‌ها از ستم استعماری وحشیانه رنج می‌برد.

مارکس در ابتدا تصور می‌کرد که انقلاب سوسیالیستی در بریتانیا، به آزادی ملی ایرلند خواهد انجامید. اما در سال ۱۸۶۹، بیست و یک سال پس از انتشار مانیفست کمونیست، نوشت: «مطالعه عمیق‌تر مرا به این نتیجه رساند که برعکس، طبقه کارگر انگلیسی هرگز به پیروزی نخواهد رسید، مگر اینکه ایرلند از یوغ استعمار رها شود.»

او در ادامه افزود: «ملتی که ملت دیگری را سرکوب می‌کند، زنجیرهای خود را می‌سازد.» و از پیروانش خواست تا «مبارزه میان انگلستان و ایرلند را در اولویت قرار دهند و در هر جا آشکارا با ایرلندی‌ها متحد شوند.» او خاطرنشان کرد که «رهایی ملی ایرلند، نه یک مسئله عدالت انتزاعی یا عواطف انسان‌دوستانه،



مارکسیسم غربی که لوسوردو آن را توصیف می‌کند، اساساً کل این فرایند جهانی‌سازی مبارزه طبقاتی را نفی می‌کند.

نخست اینکه، تجربه‌های سوسیالیسم واقعی را تقریباً به‌طور کامل رد می‌کند. جریان مارکسیستی غربی، به‌طور سیستماتیک خود را از فرایند واقعی ساخت سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی، چین، کره و سایر کشورها دور نگه داشته است. هرگاه این اندیشمندان و گروه‌ها از یک فرایند سوسیالیستی حمایت می‌کنند، این حمایت بسیار مشروط است. برای مثال، در اوایل این قرن، موج اول سوسیالیسم در آمریکای لاتین، به دلیل اینکه شکلی از سوسیالیسم بود که در چارچوب دموکراسی بورژوایی شکل می‌گرفت، با حمایت گسترده‌ای مواجه شد.

با این حال، به‌محض اینکه ایالات متحده کمپین بی‌ثبات‌سازی و تبلیغاتی خود را شدت بخشید و کشورهایمانند ونزوئلا و نیکاراگوئه مجبور به استفاده از ابزارهای دولتی برای دفاع از فرایندهای انقلابی خود شدند، مارکسیسم غربی ناامید شد و حمایت خود را پس گرفت.

برخی از متفکران مارکسیست غربی برای مدتی تحت تأثیر انقلاب فرهنگی چین و تأکید شدید آن بر مبارزه طبقاتی قرار گرفتند. اما زمانی که حزب کمونیست از اهمیت مبارزه طبقاتی داخلی کاست و جایگاه محدودی

و با بازگشت به نکته مارکس، این یک مسئله عدالت انتزاعی یا عواطف انسان‌دوستانه نیست؛ تا زمانی که امپریالیسم قدرتمند است، طبقه حاکم نیز قدرتمند می‌ماند و شانس پیشرفت سوسیالیستی بسیار محدود خواهد بود. استقلال و حاکمیت ملی ملت‌های تحت ستم، به معنای تضعیف طبقه حاکم و تقویت جایگاه نسبی طبقه کارگر است.

به همین دلیل، لنین در سال ۱۹۲۱ اظهار داشت: «نتیجه مبارزه با این واقعیت تعیین خواهد شد که روسیه، هند، چین و غیره، اکثریت قاطع جمعیت جهان را تشکیل می‌دهند... این اکثریت با سرعتی باورنکردنی وارد مبارزه برای رهایی شده است، بنابراین... هیچ تردیدی در مورد نتیجه نهایی مبارزه جهانی وجود ندارد. در این چارچوب، پیروزی کامل سوسیالیسم کاملاً و مطلقاً تضمین شده است.»

بنابراین، می‌توان گفت که صد سال پیش، مارکسیسم یک کاربرد جهانی و آشکار پیدا کرد؛ از یک چارچوب رهایی‌بخش برای پرولتاریای صنعتی اروپا و آمریکای شمالی، به یک چارچوب رهایی‌بخش برای کارگران و مردم ستمدیده در سراسر جهان تبدیل شد.

با این کاربرد جهانی، موفقیت انقلاب‌های سوسیالیستی و آزادی‌بخش ملی در روسیه، کره، چین، ویتنام، کوبا، نیکاراگوئه، زیمبابوه، موزامبیک، گینه بیسائو، آنگولا و دیگر نقاط نیز رقم خورد. همه این تجربه‌های عملی به گسترش و تعمیق مارکسیسم کمک کرده‌اند.

مقاومت مارکسیسم غربی



که چگونه جریان اصلی آکادمیک، یک مارکسیسم جزمی، اروپامحور و اساساً بی‌اثر را ترویج می‌دهد و شرایطی را فراهم می‌کند که موفقیت آکادمیک تا حد زیادی به اتخاذ مواضعی بستگی دارد که منافع امپریالیسم را تهدید نکند.

من اضافه می‌کنم که این یک نمونه کوچک از گرایش است که نئین بیش از یک قرن پیش آن را تشخیص داد، که بر اساس آن «سودهای بالای انحصاری برای مشتی از کشورهای بسیار ثروتمند» «امکان اقتصادی فاسد کردن لایه‌های بالایی پرولتاریا» را فراهم می‌سازد و یک لایه ممتاز از طبقه کارگر ایجاد می‌کند که از امپریالیسم سود می‌برد و بنابراین، در موفقیت آن منافع مادی دارد. بنابراین، معتقدم که انحرافات مارکسیسم غربی در حقیقت نشان‌دهنده گسترش این گرایش فرصت‌طلبی و شوونیسم اجتماعی به حوزه آکادمیک است.

از اینجا به کجا می‌رویم؟

باید بپذیریم که جریان مارکسیسم غربی، ایده‌های بسیار ارزشمندی خلق کرده و مارکسیسم را به حوزه‌های آکادمیک متنوعی مانند مطالعات جنسیت، مطالعات فرهنگی و بسیاری زمینه‌های دیگر گسترش داده است. این جریان، به دلیل اینکه در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته شکل گرفته، معمولاً به مشکلات مردم این کشورها می‌پردازد و از این طریق، در ارتقاء درک بشری نقشی ارزنده داشته است. با این حال، برای اینکه جنبش ما به پیشرفت واقعی دست یابد، باید بر چند نکته اصرار کنیم:

برای سرمایه در فرایند توسعه خود قائل شد، مارکسیسم غربی، چین را مسئول بازگشت سرمایه‌داری دانست.

بنابراین، در مارکسیسم غربی همواره با آنچه لوزوردو آن را «انکار جزمی سوسیالیسم واقعاً موجود» می‌نامد، روبه‌رو هستیم. اگر یک پروژه سوسیالیستی آن‌گونه که این افراد تصور می‌کنند نباشد، رد می‌شود.

این مسئله ارتباط تنگاتنگی با کم‌اهمیت جلوه دادن نقش مبارزات ضد استعماری و ضد امپریالیستی دارد؛ رد این ایده که تضاد اصلی در دنیای امروز بین امپریالیسم و ملت‌های تحت ستم است؛ رد اندیشه‌های مارکسیسم رهایی ملی، در یک بستر تاریخی که اکثریت قاطع آزمایش‌های سوسیالیستی تاکنون، یک مولفه مهم از رهایی ملی داشته‌اند. در کوبا، چین، کره، ونزوئلا، لائوس، ویتنام، موزامبیک و نیکاراگوئه، مبارزه برای سوسیالیسم با مبارزه علیه امپریالیسم و برای حاکمیت، پیوند نزدیکی داشته است.

چرا مارکسیسم غربی این‌گونه است؟

مارکسیسم غربی گرایش‌ها و تضادهای بسیاری را در بر می‌گیرد، اما جوهره آن در این دو نفی اصلی نهفته است: **نفی سوسیالیسم واقعی و نفی رهایی ملی. هر دوی این‌ها نتیجه اروپامحوری و جزم‌گرایی (دگماتیسم) هستند.**

اما همچنین مهم است که مبنای مادی مشخصی برای چپ غربی در نادیده گرفتن مسئله ملی وجود دارد. گابریل و جنیفر در مقدمه این گردهمایی اشاره می‌کنند



چین را نمی‌توان از طریق نگاه مارکسیسم غربی، یعنی از دریچه کمال‌گرایی و جزم‌گرایی فهمید. در طول بیش از یک قرن مبارزه شدید و بی‌وقفه، رهبران چینی یک راه سوسیالیستی را توسعه داده‌اند که با سنت‌های مردم چین و واقعیت مادی همیشه در حال تغییر آن همخوانی دارد.

در بیرون از برج عاج آکادمیک، این‌که مردم غذا، دسترسی به خدمات درمانی، سرپناه و تحصیلات خوب دارند، بسیار مهم‌تر از این است که آیا چین سرمایه‌دار میلیاردی دارد یا شعبه‌های استارباکس و کی‌اف‌سی در شانگهای وجود دارد. اصرار دنگ شیائوپینگ بر این‌که «توسعه تنها حقیقت تغییرناپذیر است» و «فقر سوسیالیسم نیست»، ممکن است توسط روشنفکران ثروتمند به‌عنوان رویزونیستی یا سازشکارانه مورد انتقاد قرار گیرد، اما این گفته‌ها منعکس‌کننده نیازهای واقعی مردم چین است.

البته دومینکو لوسوردو تمام این مسائل را درک می‌کرد.

در مورد مسئله نابرابری در چین، لوسوردو اشاره کرد که رشد چین یک کمک فوق‌العاده به مبارزه علیه نابرابری در مقیاس جهانی است؛ یعنی نابرابری میان کشورهای توسعه‌یافته و کشورهای در حال توسعه. او همچنین اشاره کرد که «نابرابری مطلق میان زندگی و مرگ» با موفقیت چشمگیری توسط سوسیالیسم چین مورد رسیدگی قرار گرفته است.

چین یک‌بار برای همیشه نابرابری مطلق کیفی ذاتی در گرسنگی و خطر مرگ ناشی از آن را از بین برده است. این نمونه‌ای از یک تحلیل مارکسیستی و دیالکتیکی از

اول، اولویت مبارزه ضد امپریالیستی؛ یعنی همبستگی با مردمی که علیه طبقات حاکم در کشورهای ما می‌جنگند و ایفا کردن نقش خود در یک جبهه متحد جهانی علیه امپریالیسم. امروز که پنجاهمین سالگرد استقلال کابو ورده است، نقل قولی از آمیلکار کابرال بسیار به‌جاست:

«ما با دشمنی می‌جنگیم که نامش امپریالیسم است؛ دشمنی که در کشورهای پیشرفته طبقه کارگر را هدف گرفته و در کشورهای در حال توسعه جنبش‌های آزادی‌بخش ملی را خفه می‌کند.»

دوم، رهبری کشورهای سوسیالیستی است. باید بدیهی باشد که دنیای سوسیالیستی در خط مقدم پروژه توسعه مارکسیسم قرار دارد؛ این دولت‌ها، جنبش‌ها و احزاب درگیر در فرایند ساخت سوسیالیسم هستند که بیشترین کمک را به درک جمعی بشریت از نحوه انجام وظیفه‌ای که تاریخ به ما محول کرده، یعنی تکمیل گذار به سوسیالیسم جهانی، می‌کنند.

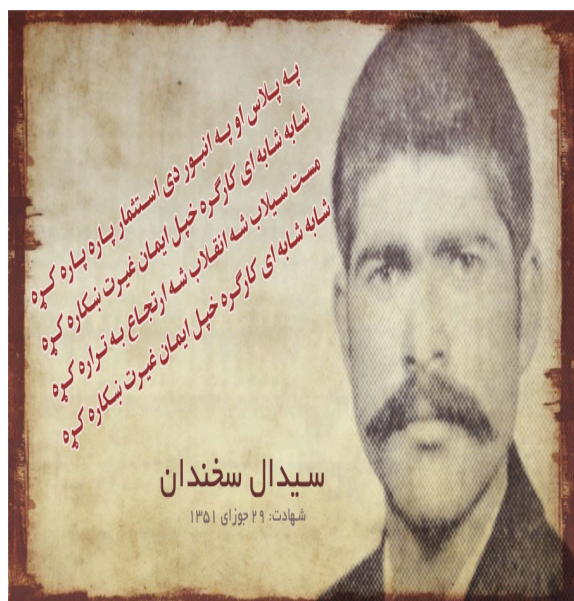
همان‌طور که مانو تسه‌تونگ در مقاله خود با عنوان «درباره عمل» بیان کرده:

«اگر می‌خواهی دانش به دست آوری، باید در عمل برای دگرگون کردن واقعیت شرکت کنی. اگر می‌خواهی طعم گلایی را بفهمی، باید آن را بخوری.»

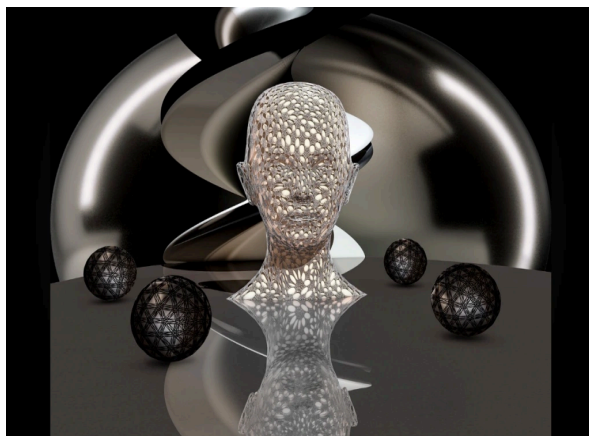
و البته، درک، حمایت و درس گرفتن از چین، بزرگ‌ترین و پیشرفته‌ترین کشور سوسیالیستی که در قلب یک نظام چند قطبی در حال ظهور قرار دارد، کاملاً حیاتی است. در واقع، هرچه چین بیشتر توسعه یابد، ما باید آن را به‌عنوان نمونه‌ای از آنچه در سایه سوسیالیسم می‌توان به دست آورد، ارائه دهیم.



بنابراین، یک برنامه عمل داریم. جزم‌گرایی و کمال‌گرایی را رد کنیم، اروپامحوری و شوونیسم را کنار بگذاریم و نقش خود را در یک جبهه متحد جهانی متشکل از کشورهای سوسیالیستی، ملت‌های تحت ستم، طبقه کارگر و نیروهای پیشرو در کشورهای امپریالیستی از سر بگیریم. این راهی است که ما را به آینده‌ای سوسیالیستی رهنمون می‌شود.



نابرابری در چین است. در مورد نقش چین در جهان، حمایت این کشور از حاکمیت و توسعه در آفریقا، آمریکای لاتین، خاورمیانه، کارائیب و اقیانوس آرام، بسیار مهم‌تر از این است که مردم فکر کنند چین باید کمک‌های بیشتری ارائه دهد و تجارت کمتری انجام دهد، یا اینکه سیاست خارجی تهاجمی‌تری را دنبال کند.



کافی است بگوییم که شعار «نه واشنگتن و نه پکن» اغلب در فلسطین، ایران، ونزوئلا، کوبا، اریتره یا زیمبابوه شنیده نمی‌شود.

باز هم، لوسوردو این را به‌خوبی درک کرد و چین را به‌عنوان «کشوری که بیش از هر کشور دیگری تقسیم کار بین‌المللی تحمیل شده توسط استعمار و امپریالیسم را به چالش می‌کشد، و به پایان دوران استعماری کمک می‌کند، که یک واقعیت تاریخی بسیار مهم است»، توصیف کرد.

صادقانه بگوییم، هر مارکسیستی که از درک این مفهوم پیشرو تاریخی امتناع کند، یک مارکسیست نیست.

نوت:

مسنولان جریده «مسیر» مسئولیت نوشته‌ها و مضامین ارسالی دوستداران «جما» و جریده «مسیر» را به عهده نه دارند. صرف با حفظ امانتداری و رعایت احترام آن را تکثیر و به اشتراک می‌گذارد.



4

با شکست ارتش فرانسه و به اسارت در آمدن ناپلئون سوم در جنگ آلمان و فرانسه در اول سپتامبر 1870 ، دوران امپراتوری دوم فرانسه به پایان رسید و دوران جمهوری سوم آغا شد . در ماههای ژانویه و فوریه ، آلمان و فرانسه در مورد آتش بس به توافق رسیدند ، مجلس ملی انتخاب شد (مستقر در شهر بوردو) و آدولف تیر را به عنوان نخست وزیر حکومت جدید تعیین کرد. به علت ناآرامی های پاریس ، حکومت جدید در ورسای مستقر شد .

در روز 18 مارس چند هزار نفر از نیروهای ارتش فرانسه به سوی بلندی های مون مارتر پیش روی کردند تا توپ های را که گارد ملی بر بلندی های آن مستقر کرده بود تصرف کنند. این اولین اقدام حکومت به اصطلاح ملی برای تحمیل اقتدار خود بر نافرمانی های پاریس بود . هزاران نفر از نیروهای گارد ملی ، زنان و کودکان در برابر سربازان ایستادند تا پیش روی آن ها را سد کنند . از هر دو طرف تیر هایی شلیک شد، اما بیشتر سربازان از دستور فرماندهان خود برای به عقب راندن جمعیت سرپیچی کردند و به مردم پیوستند .

عملیات نظامی حکومت شکست خورد و دو نفر از ژنرال های حکومتی به وسیله ای نفرات گارد ملی اعدام شدند. قدرت در پاریس ابتدا به کمیته ای مرکزی گارد ملی و سپس به نمایندگان منتخب مردم منتقل شد . کمون از 18 مارس تا 28 ماه مه قدرت را در دست داشت و از 21 تا 28 ماه مه موسوم به " هفته خونین " با قساوت سرکوب شد . و همان گونه که مارکس می گفت مرکز جنبش کارگری از فرانسه به آلمان انتقال یافت .



کمون پاریس و دیکتاتوری پرولتاریا
نوشته: حسن آزاد

کمون پاریس و دیکتاتوری پرولتاریا

نوشته ی : حسن آزاد

نقد دسامبر 31، 2019

نوشته ی پیشرو گام کوچکی است در راستای تدوین مشخصات کلی جامعه ی بدیل، که صرفاً به تجربه ی کمون و نظریات مارکس و انگلس درباره ی آن می پردازد. در گام های بعدی به بررسی سایر تجربیات انقلابی و بحث و گفتگو درباره ی نظریه پردازی نیاز داریم که دغدغه ی جامعه ی بدیل چراغ راه شان بوده است. بدیهی است که بدون مشارکت جمعی پیمودن این راه میسر نیست .



مارکس به فعالان سیاسی در پاریس هشدار می داد که در پاریس محدود و منزوی باقی می مانند. اما درباره ی ترکیب جمعیتی پاریس ، پیر میلزا (Pierre Milza) در اثر دو جلدی خود درباره کمون پاریس می نویسد : مطابق آمار رسمی ، پاریس در سال 1869 دو میلیون جمعیت داشت . پانصد هزار نفر از ساکنین شهر ، کارگران صنعتی بودند و حدود سیصد تا چهارصد هزار نفر در رشته های غیر صنعتی کار میکردند . از این تعداد کارگر چهل هزار نفر در کارخانه های بزرگ مشغول بودند و بقیه در کارگاه های کوچک کمتر از ده نفر .

صد و پانزده هزار نفر خدمتکار و چهل و پنج هزار نفر سرایدار وجود داشت و افزون بر کارگران فرانسوی ، صد هزار نفر کارگر مهاجر نیز در پاریس ساکن بودند که اکثرا از ایتالیا و لهستان آمده بودند . (3)

اما اکثریت کمی الزاما بیانگر پیشگام بدون در فعالیت سیاسی نیست . آیا کارگران و رهبران آنها در عرصه ی عمل و برنامه ی سیاسی نیز ابتکار عمل را در دست داشتند .

رابرت تومس (R.Tombs) در اثر خود درباره ی کمون بر اساس شمار قربانیان ، متهمین و توقیف شدگان در جریان انقلاب های 1830 ، 1848 و 1871 جدولی ارائه می کند که میزان فعالیت کارگران را در این انقلاب ها بر حسب درصد نشان میدهد (4) :

در این نوشته من تلاش میکنم به اختصار به خصلت طبقاتی و شکل سیاسی کمون بپردازم .

خصلت طبقاتی کمون پاریس

در مورد خصلت طبقاتی کمون پاریس نظرات مختلفی طرح شده است. شلومواوینری (shlomo Avineri) مورخ و مارکس شناس اسرائیلی بر این نظر است که پیش نویس های مختلف «جنگ داخلی» شواهد روشنی ارائه می کند که مارکس کمون را نه همچون امری کارگری، بلکه به عنوان یک شورش خرده بورژوازی و دموکرات - رادیکال به شمار می آورد . (1) فیلیپ کین نیز یکی دیگر از منتقدانی است که درباره ی خصلت پرولتری کمون دچار تردید است :

« مارکس در همین متن نیز تاکید کرده که در فرانسه اکثریت از آن دهقانان بوده است . با این حال مارکس ادعا میکرد که کارگران در شهر پاریس اکثریت گارد ملی را تشکیل می دادند و این که اعضای کمون (منتخب بر مبنای حق رای عمومی) یا کارگر بودند ، یا نمایندگان مورد تایید آن ها. البته این عملا به معنای در اکثریت بودن نیست . با توجه به شرایط تاریخی موجود به نظر میرسد مارکس در حال طفره رفتن از پاسخ مشخص است . چه برداشتی باید از این سردرگمی داشت ؟ » (2)

البته فرانسه در دهه ی هفتاد قرن نوزدهم به جز در چند شهر پیشرفته مانند پاریس ، مارسی و لیون در سایر مناطق از پیشرفت چندان بر خوردار نبود و شهرهای پیشرفته در اقیانوسی از دهقانان محافظه کار محاصره شده بودند . به همین دلیل ،



او در جای دیگری می نویسد :

« برای اولین بار در تاریخ طبقات خرد و متوسط برگرد انقلاب کارگران حلقه زدند و آن را تنها راه رهایی خود و فرانسه قلمداد کردند . » (5)

آیا کمون شکلی از دیکتاتوری پرولتاریا بود؟

انگلس در 1891 مدت ها پس از مرگ مارکس در پیشگفتار «جنگ داخلی در فرانسه» کمون را به عنوان شکلی از دیکتاتوری پرولتاریا معرفی کرد . اما نیل هاردینگ (Neil Harding) بر این باور است که مارکس در نوشته ها ی خود هیچ گاه از کمون به عنوان دیکتاتوری پرولتاریا نام نبرده است :

« در توصیف مارکس از کمون پدیده ای مربوط به دوران گذار وجود ندارد ... اولین»

اقدام کمون الغای ارتش دائمی بود ... یعنی کمون دارای تد ارك و آمادگی برای مرحله ی کامل تري نبود ... در حالی که دیکتاتوری پرولتاریا به ارگان های مستقل پرولتاریای مسلح نیاز دارد ، که اقدامی متعلق به دوران گذار است . » (6)

مورخ مارکسیست مجارستانی اریک مولنار (Erik Molnar) نیز معتقد بود خصلت بندی انگلس از کمون پاریس با برداشت مارکس از آن واقعه ی تاریخی متفاوت است . به نظر او کمون از مرحله ی انقلاب دموکراتیک فراتر نرفت و هیچگاه به مرحله ی دیکتاتوری پرولتاریا نرسید . او با الهام از صورت بندی لنین کمون را

مه 1871	ژوئن 1848	ژوئیه 1830	
54/4	60/0	73/3	کارگران ماهر:
8/0	10/9	8/6	نجاری
15/7	12/4	14/8	ساختمان
11/9	14/8	19/2	فلزکاری
5/4	6/3	18/0	چرم کاری
3/9	6/5	8/4	نساجی
6/9	8/5	1/0	صنایع تجملی
2/7	0/6	3/3	چاپ
14/9	13/4	4/2	کارگران بدون مهارت
8/0	6/7	3/1	بقه سفیدها
7/6	7/3	2/0	طبقات متوسط
4/3	4/1	2/0	خرده تولید
3/3	3/3	0/0	کار تخصصی
6/0	12/6	17/2	سایر مشاغل:
4/9	?	12/3	خمتکاران
1/1	12/6	4/9	دیگران

افزون بر این ، اغلب رهبران بلانکیست و پرودو نیست کمون به جنبش کارگری فرانسه و بین الملل اول تعلق داشتند و خرده بورژوازی رادیکال پاریس از حکومت حمایت میکرد .

بدین ترتیب نتیجه می گیریم :

نخست ؛ اکثریت جمعیت پاریس را کارگران تشکیل می داند و حکومت کمون برخلاف نظر کین حکومت اکثریت بود . رهبری کمون

و برنامه ی سیاسی آن بر خلاف نظر او ینری خصلت پرولتری داشت . به بیان مارکس :

« پرولتاریا همچون تنها طبقه ی واجد ابتکار اجتماعی از تایید انبوه وسیع طبقه ی متوسط پاریسی مانند مغازه داران، خرده فروشان و تاجران (به استثنای سرمایه داران) برخوردار بود »



شغلی خود را با شعار انقلاب فرانسه «سلام و برادری (salut et fraternite)» امضاء می کرد.

سوم : رهبران سیاسی کمون تصور روشنی از دگرگونی و روابط تولید سرمایه داری و جایگزینی آن با روابط تولید سوسیالیستی نداشتند. رهبری کمون ترکیبی بود از یک اکثریت پلانکیست و ژاکوبین ، یک اقلیت پرودونیست و اعضای انترناسیونال اول . در چنین شرایطی اجتماعی کردن تولید کاری بس دشوار بود. در 16 آوریل، هنگامی که حکومت کمون تصمیم گرفت کارخانه ها و کارگاه ها ی تعطیل شده را به انجمن کارگران واگذار کند و بخشی از غرامت را به صاحبان آنها بپردازد ، مارکس و انگلس از آن به عنوان اقدامی در راستای سوسیالیسم باشوروشعف استقبال کردند . به همین دلیل ، به نظر مارکس کمون یک شکل سیاسی برای رهایی اجتماعی بود ، نه خود رهایی اجتماعی . (9)

اکنون به مشخصات کلی این شکل ابتدایی از دیکتاتوری پرولتاریا بپردازیم:



ادامه دارد ...

دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و خرده بورژوازی می دانست . (7)

مارکس از طرف شورای عمومی انترناسیونال ، مسئول نگارش «جنگ داخلی در فرانسه» شده بود و استفاده از اصطلاح دیکتاتوری پرولتاریا می توانست برای اعضای این شورا به ویژه اعضای انگلیسی آن نا مانوس و حتی هراس انگیز باشد . مارکس به صراحت نمی توانست این اصطلاح را به کار ببرد . اما در این اثر جملاتی وجود دارد که نظر او را درباره ی حکومت کمون همچون شکلی از دیکتاتوری پرولتاریا به روشنی نشان میدهد :

«کمون اساساً حکومت طبقه ی کارگر بود ، شکل سیاسی سرانجام کشف شده برای رهایی طبقه ی کارگر .» یا در فرازی دیگر «پرچم سرخی که کمون برافراشته برازنده ی حکومت کارگران در پاریس است .» (8)

در واقع کمون یک شکل ابتدایی از دیکتاتوری پرولتاریا بود ، اما بدون محتوای سوسیالیستی . اجتماعی کردن تولید با مشکلات عدیده ای روبرو بود .

نخست : نود درصد واحدهای تولیدی در پاریس حداکثر تا ده نفر کارگر داشتند . تولید بیشتر خصلت کارگاهی داشت و تنها چهل هزار نفر از کارگران در کارخانه ها ی بزرگ کار می کردند .

دوم : وزنه ی کسبه ی کوچک و خرده بورژوا نیز در پاریس قابل ملاحظه بود . یک خرده بورژوازی رادیکال جمهوری خواه یا سوسیالیست که از حکومت کمون حمایت میکرد و نامه های اداری و



5

احمد خان وويل چې د افغانستان خلک ډېر سرکښه دي. دوه انقلابونه په افغانستان کې د ښوونځيو او ښځو د حجاب پر سر شوي.

ملګري ستالين وويل، يوه ښځه د خپلي خوښې سره سم کولای شي حجاب پر سر کړي، همداسې ملګري ستالين دا نه وايي چې ښوونځی دي بې ملایانو شي. موږ بايد د ملایانو په منځ کې مترقي خلک را پيدا او خپل کړو او له هغوی څخه [د پوهې د خپراوي لپاره] ګټه واخلو. ملګری ستالين د ديني ضد تعليماتو وړانديز نه کوي.

احمد خان د ملګري ستالين په خواب کې وويل چې د ملایانو په منځ کې ډېر لږ مترقي او روڼ اندي خلک موندل کېدای شي.

خو ملګري ستالين ټينګار وکړ چې که افغانستان يو وروسته پاتې هيواد پاته شي دا به ډېره بده وي، په همدې موخه افغانستان بايد اجباري لومړنۍ زده کړې دود کړي او د همدې کار لپاره هيواد د ډېرو ښوونځيو جوړولو ته اړتيا لري. احمد خان وويل چې اوس مهال په هيواد کې ۳۰۰۰ ښوونځۍ شته. ملګري ستالين وويل، چې دا بسنه نه کوي او ويې وپوښتل چې آيا په افغانستان کې د علومو اکاډمۍ، پوهنتونونه او پروفيسران شته؟

سفیر احمد خان وويل چې دا بنسټونه شته، خپل پروفيسران لري کومو چې په اروپا کې زده کړې کړي دي. ملګري ستالين بياخلي ټينګار وکړ چې افغانستان ډېرو عالي لېسو ته اړتيا لري، تر څو د کليوالي سيمو لپاره استادان چمتو کړای شي، خو هغه مترقي ملایان

د افغانستان د ترقي او پرمختګ په اړه د ملګري ستالين او افغان سفير سلطان احمد خان ترمنځ خبرې-اترې

نېټه: جون شپږمه، ۱۹۴۶

د بشپړې مکالمې يوه برخه:

«لکه څنګه چې مارشال ستالين پوهيږي افغانستان يو ډېر وروسته پاته هيواد دی، په همدې موخه ښاغلی سفير احمد خان غواړي د مارشال ستالين څخه سلا مشوره وغواړي چې د افغانستان حکومت د خپل هيواد د پرمختګ لپاره څه بايد وکړي؟ په تېر کې د افغانستان او لويو قدرتونو ترمنځ د ځانګړو تړاوونو په سبب، د افغانستان خلک د کلتوري اړخه ډېر شاته پاتې شوي.

ملګري ستالين خواب ورکړ چې تاسي تر هر څه وړاندي بايد د خلکو د سواد کچه د لومړنيو زده کړو د اجباري کولو له لارې لوړه کړئ. دا ډېره مرسته کوي.

احمد خان وويل چې د افغان حکومت ټول مترقي ګامونه او نوښتونه د افغانستان د وروسته پاتو او په تيارو کې پاته خلکو لخوا د مقاومت سره مخ کېږي.

ملګري ستالين وويل، جاپان ۷۰-۸۰ کلونه وړاندي يو وروسته پاته هيواد وو، خو د لومړنيو زده کړو اجباري کېدل چې هلته پيل شول، دا کار [د جاپان د پرمختګ سره] ډېره مرسته وکړل. که حکومت دا کار وغواړي نو څوک يې مخه نيولای شي؟



داسي وي، نو بيا امان الله خان ډېر ساده وو. هغه د دې موضوع سره سطحي چلند کاوه.»

د وپاولوف له خوا ريکارډ شوي

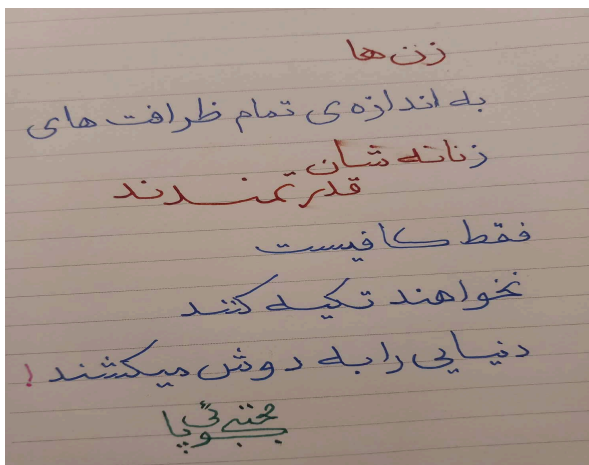
له روسي څخه ژباړه: ډاکټر الينا لاورينا

پښتو ته ژباړه: سپرغی

د آرشیف د سند شمېره:

RGASPI. F. 558. Op. 11. D. 251. LL. 1-4

redredstar@



چې د تعلیم ضد نه دي، باید ونه رټل شي، هغوی چې د تعلیم ضد دي باید نیوکه پرې وشي.

ملگري ستالین بېلگه وړاندې کړل چې په ۱۹۱۸ کال کې د آذربایجان د نفوسو یوازي ۳٪ سواد درلود، خو اوس دا کچه ۹۵٪ ته رسیدلې ده او د آذربایجان د نفوسو یوازي ۵٪ لا بېسواده پاته دی.

احمد خان وویل، یو بله خبره هم لرم او هغه دا چې په افغانستان کې د عربي لیکدود بدلول هم ډېر اړین دي، د کوم زده کړه چې ډېره سخته ده.

ملگري ستالین وویل چې په افغانستان کې تاسې باید دوه لیکدوده عام کړئ، یو عربي لیکدود تر څو ملایان د حکومت پر وړاندې بغاوت ونه کړي او بل سکیولر لیکدود، لکه لاتینی لیکدود. که عربي لیکدود د هیواد وده کمزوري کوي، نو تاسې باید فونیتیکي لیکدود هم عام کړئ. په چین کې وضعیت تر دې هم بد تر دی. دوی لیک او لوست په ۱۰ کاله زده کوي.

سفير احمد خان وویل دا یو ډېر پر ځای وړاندیز دی. ملگري ستالین وپوښتل نه پوهیږم امان الله خان به ژوندی وي که نه، هغه یو مترقي سړی وو. احمد خان ځواب ورکړ چې امان الله خان په ایټالیا کې اوسېږي. د امان الله خان د مترقي توب په اړه سفير احمد خان وویل، چې مارشال ستالین چې یو مترقي انسان دی، خو د ښځو څادر پر سر کولو موضوع کې د هغوی د شخصي خوښې پلوی دی، خو امان الله خان چې کله له اروپا څخه را وگرځېد، د ښځو څخه یې غوښتنه وکړل چې خپل پروني لیري کړي. ملگري ستالین وویل، که



نکبت و مسئولیت آلمان

سخنرانی خانم دکتر ماریا رایخ - ماریک فیلسوف
آلمانی و استاد در دانشگاه آخن در روز نکبت
(۲۵ می ۲۰۲۵)
منبع: وبسایت فرید نستک

یادداشت ها:

یکم: «نکبت» که به مفهوم فاجعه در زبان فارسی به کار برده می شود، همان « النکبه» یا «نکبه» عربی است. در اینجا منظور پروفیسور داکتر ماریا رایخ- ماریک فیلسوف آلمانی و استاد دانشگاه آخن اشارت به آواره کردن، سلب خشونت بار مالکیت های فلسطینی ها، نابود کردن جامعه، فرهنگ، حقوق ملی و سیاسی آن ها هست. این واژه بیانگر وقایع سال ۱۹۴۸ است که شامل اشغال سرزمین فلسطینی ها مانند کرانه غربی و نوار غزه و آزار و آواره سازی فلسطینی ها توسط صهیونیست ها در سرتاسر این منطقه می باشد.

دوم: روز شنبه ۲۶ ماه جولای مظاهره ای علیه قحطی کشی فلسطینی ها در غزه در شهر کلن آلمان برگزار شد. سمبولیسم به کاربرده شده در این تظاهرات، انسجام و نشانه گیری بهتر شعارها، حاکی از تعمیق بیشتر وجدان آلمانی ها به فاجعه نسل کشی توسط سلاح های گرم و قحطی کشی فلسطینی ها بود. از آغاز این نسل کشی فلسطینی ها توسط حکومت اسرائیل در غزه، به دلیل سانسور افکار عامه، شعارهای ضد آمریکایی و اسرائیلی و صهیونیسم ممنوع بود و پولیس آلمان با تظاهر کنندگان با شدت رفتار می کرد.

نکبت و مسئولیت آلمان

آقای دکتر رسول رحیم در این مقطع «بیشتر از همیشه حساس» جهان و افغانستان موضوعی را ارانه نموده اند که نیاز به تدبیر و تامل از سوی نخبگان کشور دارد.

آنچه این مواضع را دارای معنا و مفاد عمیق می کند، شخصیت نویسنده است، کسی که بیش از نیم قرن برای آزادی و آبادی کشور مبارزه نموده و برای این مبارزه قربانی داده و سالها تحقیق و تفکر نموده است.

آنچه ایشان توصیه می کنند، برای آینده مردم افغانستان بسیار حیاتی است. کسانی که می خواهند دغدغه هایشان را هماهنگ و معطوف به مسیله حیاتی و حساسی کنند، دقت در این نگارش مهم در این زمان فوق العاده مهم بسیار راهگشاست.





جویی ملی با هرگونه اسطوره سیاسی و ادعاهای بلند بالایی که دارند، در صورت لزوم نه تنها پناهجویان قبول نشده است، بل پناهجویان قبول شده و حتی دارندگان حق شهروندی را نیز دوباره اخراج نمایند. برای جلوگیری و یا دست کم کاهش این فاجعه ممکن الوقوع ایجاب می نماید از ترویج نهیلیسم ملی، تحقیر اقوام هم سرنوشت و برادر در افغانستان توسط همدیگر اجتناب نماییم. این به هیچ وجه به مفهوم انکار حق تساوی هم اقوام ساکن افغانستان در بخش های، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و حق رسیدن به مدیریت سیاسی کشور از صدر تا به ذیل آن نمی باشد. اما حل اختلافات طبقاتی و قومی از مسائل عمده و تا هنوز لاینحل همه کشورها و به ویژه کشور ما است که مستلزم یافتن راه حل های نظری و عملی کارساز بوده و خواهی نخواهی زمان بر است.

نکبت و مسنولیت آلمان

سخنرانی خانم دکتر ماریا رایخ-ماریک فیلسوف آلمانی و استاد در دانشگاه آخن در روز نکبت (۲۵ می ۲۰۲۵)

منبع: وبسایت فرید نستک

این روزها، در آلمان، در سطح عمومی و رسمی، پایان جنگ ۸۰ سال پیش و رهایی از ناسیونال سوسیالیسم (نازی ها) را گرامی می دارد. این درست و مهم است. یادآوری گذشته، به یاد درگذشتگان، از جمله و به ویژه قربانیان جنایات گذشته، بخش اساسی از انسانیت ماست. اما برای حال و آینده ما نیز مهم است. زیرا،

تظاهر کنندگان هم ناگزیر بودند به رسم اعتراض فقط شعار بدهند « او اس آ : ها ها ها » یا « اسرائیل : ها ها ها ». اخیرا به دلیل آگاهی و واکنش وسیع تر مردم این قیودات کم تر شده اند، اما هنوز تظاهر کنندگان حق ندارند شعار کلیدی و توسعه جویانه اسرائیل دایر بر « از رود تا بحر » را بر زبان آورند.

من نخست، متن فارسی این سخنرانی خانم دکتر ماریا رایخ-ماریک فیلسوف آلمانی و استاد دانشگاه آخن را که به مناسبت «روز نکبت» در فلسطین به تاریخ ۲۵ ماه می امسال ایراد شده است برای آن انتشار می دهم که او ریشه های سوختاندن یهودیان دوران نازی در آلمان و قحطی کشی فلسطینی ها در غزه امروز را دارای منشا واحد فاشیستی یعنی خوار انگاری یک قوم، قوم دیگر را می داند. او با دلایل تجربی نمی خواهد این فاجعه در هیچ جای دنیا تکرار شود.

دلیل دوم انتشار این مطلب برگرداندن اجباری صدها هزار هموطن پناهنده ما از ایران است که علاوه بر کمبود بارندگی سالانه، بیش از ۷۵ درصد جمعیت بیکار کشور، فقر مزمن و بی مانند اقتصادی افغانستان و نبود یک دولت متعهد به فقرزدایی در وطن، و احتمال برگرداندن اجباری میلیون ها تن دیگر، از همه اهالی کشور و به ویژه فرهنگیان تقاضا می نماید تا اهم توجه شان را برای جلوگیری از گرسنگی همه گیر و بی نوایی در درون کشور متمرکز گردانند. بعید از انتظار نیست که کشورهای پیشرفته غربی نیز در صورت تشدید بحران اقتصادی و یا اقتضانات ناشی از برتری



با تاریخ ما دارد. علت اصلی این رنج، تاسیس کشور اسرائیل در سرزمین فلسطین است.

در سال ۱۹۴۷، مجمع عمومی سازمان ملل متحد طرح تقسیم فلسطین را تصویب کرد. هدف اعلام شده، تاسیس یک دولت یهودی بود. رأی‌گیری در مورد این طرح بسیار حساس بود. اکثریت مورد نیاز تنها با اختلاف اندکی و تنها پس از لابی‌گری گسترده صهیونیستی، که گاهی اوقات از روش‌های مافیایی استفاده می‌کرد، به دست آمد. از منظر تاریخی، اساساً حدس و گمان در مورد آنچه ممکن بود اتفاق بیفتد، مشکل‌ساز است. اما در این مورد، می‌توان به حق گفت: اگر جهان تحت تأثیر هولوکاست نبود، این قطعه‌نامه تقسیم به این شکل تصویب نمی‌شد. این احساس بود که جهان به یهودیان غرامت بدهکار است و این موضوع، کفه ترازو را به نفع خود سنگین کرد.

بدون هولوکاست، اسرائیلی وجود نمی‌داشت؛ بدون اسرائیل، نکبتی وجود نمی‌داشت. بنابراین، نکبت به طور جدایی‌ناپذیری با تاریخ آلمان پیوند خورده است. مردم فلسطین قربانی ثانویه هولوکاست هستند. اگر ما مسئولیت ویژه‌ای در قبال قربانیان هولوکاست داریم، این مسئولیت را نه تنها در قبال یهودیان، بلکه در قبال مردم فلسطین نیز داریم.

مفهوم «مسئولیت تاریخی» مرا به عنوان یک فیلسوف به چالش می‌کشد. زیرا مسئولیت به معنای واقعی فقط می‌تواند برای رویدادهایی فرض شود که فرد می‌توانسته در روند آنها تأثیر بگذارد. بنابراین، برای اکثر ما، هیچ مسئولیتی در قبال هولوکاست نداریم. این

همانطور که همه ما می‌دانیم، کسانی که از تاریخ درس نمی‌گیرند، محکوم به تکرار آن هستند.

امروز، در روز «نکبت»، ما یاد قربانیان فلسطینی «نکبت»، فاجعه اخراج و قتل عام فلسطینیان در جریان تاسیس کشور اسرائیل از سال ۱۹۴۷ تا ۱۹۴۹ را گرامی می‌داریم:

ما یاد تقریباً ۱۵۰۰۰ فلسطینی را که بین سال‌های ۱۹۴۷ تا ۱۹۴۹ - ابتدا توسط واحدهای شبه‌نظامی صهیونیستی و بعداً - پس از تاسیس کشور اسرائیل - توسط ارتش منظم اسرائیل - به قتل رسیدند، گرامی می‌داریم.

ما یاد تقریباً ۷۵۰ هزار فلسطینی را که بین سال‌های ۱۹۴۷ تا ۱۹۴۹ از خانه‌هایشان رانده و آواره شدند، گرامی می‌داریم. صدها روستا و شهر فلسطینی ویران شد. روستاها و شهرهای یهودی بر روی ویرانه‌ها پدیدار شدند. اکثر آوارگان جایی برای یافتن خانه جدید پیدا نکردند و به عنوان پناهنده در اردوگاه‌ها زندگی کردند، تقریباً همیشه در شرایط نامساعد و اغلب بدون حقوق. صدها هزار سرنوشت فردی، صدها هزار معیشت نابود شده.

ما اینجا ایستاده‌ایم و این قربانیان را به یاد می‌آوریم. این چیز خوبی است. اما چرا بزرگداشت قربانیان فلسطینی تاسیس دولت اسرائیل بخشی از فرهنگ رسمی یادبود در کشور ما نیست؟ چون به ما ربطی ندارد؟ چون هیچ ربطی به تاریخ ما ندارد؟ این یک اشتباه است. رنج مردم فلسطین ارتباط زیادی



شود: یک دولت یهودی «از رود تا بحر»، یعنی از رود اردن تا مدیترانه. برای رسیدن به این هدف، هر وسیله‌ای، حتی نسل‌کشی فلسطینیان، موجه است.

اگر می‌خواهیم از تاریخ خودمان درس بگیریم، باید از خود بپرسیم: هولوکاست چگونه توانست اتفاق بیفتد؟ ویژگی‌های اصلی ایدئولوژی که هولوکاست را ممکن ساخت چیست؟ احتمالاً ساده‌انگارانه است، اما من معتقدم که سه ویژگی اصلی وجود دارد:

اول، اعتقاد به برتری نژاد خود یا فرودستی نژادهای دیگر.

دوم: «غیرانسانی‌سازی» نژادهای به اصطلاح پست.

سوم، این باور که نژاد برتر حق دارد یک کشور از نظر قومی خالص داشته باشد، حتی اگر این امر مستلزم نابودی نژادهای پست‌تر باشد.

من اکنون این ایدئولوژی را «فاشیسم» می‌نامم تا نامی مختصر به آن داده باشم. بسیاری از مردم نگرانند که فاشیسم دوباره در این کشور گسترش یابد. هزاران نفر برای ابراز این نگرانی به خیابان‌ها آمده‌اند. چه خوب! آن را در نطفه خفه کنید!

اما در اسرائیل، مدت‌هاست که باید فاشیسم را در نطفه خفه کرد. در اینجا می‌توانیم فاشیسم را در شکوه و شکوفایی کامل آن مطالعه کنیم. هر کسی که این را باور ندارد، باید در اینترنت به دنبال اظهارات سیاستمداران اسرائیلی و دیگر چهره‌های عمومی - به ویژه آنهایی که خطاب به مردم اسرائیل هستند - بگردد. به عنوان مثال، پستی از الاد باراشی را نقل می‌کنم. الاد باراشی

یک مزیت نیست؛ این صرفاً لطف دیر به دنیا آمدن است.

بنابراین، آیا «مسئولیت تاریخی» که این همه از آن تعریف می‌شود، یک افسانه است؟ نه کاملاً. من فکر می‌کنم صحبت از مسئولیت تاریخی به این معنا معنادار است: چیزی به عنوان مسئولیت به خاطر سپردن تاریخ به منظور درس گرفتن از آن وجود دارد. ما، به معنای کامل کلمه، مسئول آنچه اکنون اتفاق می‌افتد هستیم، تا جایی که امکان تأثیرگذاری بر آن را داریم.

نکبت در سال ۱۹۴۹ پایان نیافت. آنچه بین سال‌های ۱۹۴۷ تا ۱۹۴۹ اتفاق افتاد، تنها اولین موج بزرگ «پاکسازی قومی» بود (ببخشید که از این اصطلاح وحشتناک استفاده کردم). موج دوم در سال ۱۹۶۷ آغاز شد. صدها هزار فلسطینی دوباره آواره شدند. بسیاری از آنها قبلاً قربانی موج اول شده بودند. آنچه در حال حاضر شاهد آن هستیم، سومین موج بزرگ است. این موج بسیار بزرگتر و مهمتر از همه، بسیار خونین‌تر از موج قبلی است. این موج نه تنها غزه، بلکه کرانه باختری را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. از اکتبر ۲۰۲۳، ارتش اسرائیل ده‌ها هزار نفر را در غزه کشته و تقریباً دو میلیون نفر را آواره کرده است که بسیاری از آنها چندین بار آواره شده‌اند. در همین دوره، تقریباً ۴۰۰۰۰ نفر در کرانه باختری آواره شدند و نزدیک به ۱۰۰۰ نفر کشته شدند.

هدف، پاکسازی قومی نوار غزه و در میان‌مدت، کرانه باختری نیز هست، تا «اسرائیل بزرگ» که صهیونیست‌های افراطی رویای آن را در سر می‌پرورانند، محقق



دوباره.

و دوباره.

و دوباره و دوباره .»

(شاکر خضر، عکاس مستند و کارگردان فیلم
فلسطینی-هالندی، ۴ مه ۲۰۲۵)

مایلم این سخنرانی را با سخنان مارگوت فریدلندر،
بازمانده اردوگاه کار اجباری تیریزین شتادت، که چند
روز پیش در سن ۱۰۳ سالگی درگذشت، به پایان
برسانم:

«ما نمی توانیم آنچه را که اتفاق افتاده است تغییر
دهیم، اما این نباید هرگز دوباره اتفاق بیفتد. هرگز
نباید آنچه با ما مردم صورت گرفت دوباره اتفاق
بیفتد، زیرا ما را به حیث انسان نمی شناختند و این
رفتار نباید با هیچ انسانی صورت گیرد.»

نوت:

مسئولان جریده «مسیر» مسئولیت نوشته ها و مضامین
ارسالی دوستداران «جما» و جریده «مسیر» را به عهده
نه دارند . صرف با حفظ امانتداری و رعایت احترام آن را
تکثیر و به اشتراک میگذارد .

یک تهیه کننده تلویزیونی با نفوذ اسرائیلی است. او
رئیس کانال خانگی نخست وزیر نتانیا هو است. باراشی
در 27 فوریه امسال نوشت:

« غزه در صف اعدام است. ۲.۶ میلیون تروریست در
غزه به اعدام محکوم شده اند. آنها سزاوار مرگ هستند.
انسان ها، زنان، کودکان به هر طریق قابل تصویری،
بگذارید در غزه یک هولوکاست رخ دهد - بله، دوباره
آن را بخوانید - هولوکاست. اگر از من می پرسید، این
نازی ها به اتاق های گاز، واگن های قطار و سایر اشکال
وحشتناک مرگ نیاز دارند. (...) با موترتان زیر
بگیرید. نابود کنید. قتل عام کنید. با خاک یکسان کنید.
منحل کنید. در هم بشکنید. بدون وجدان یا رحم، کودکان
و والدین، زنان و دختران به مرگی بی رحمانه و
وحشتناک محکوم شده اند. غزه سزاوار مرگ است.
بگذارید در غزه یک هولوکاست رخ دهد .»

«دیگر هرگز!» در این جمهوری اجماع است. این هم
دیدگاه فلسطینی ها در مورد «دیگر هرگز!» ما.

«قحطی. آوارگی. بمباران. و بالاتر از همه اینها، تکبر
خاموش جهانی که هنوز به برتری اخلاقی خود متقاعد
است. سکوت. حرکات نمایشی لفاظانه. اظهارات
زاهدانه. دروغ ها. «دیگر هرگز» هرگز برای ما در نظر
گرفته نشده بود. نه برای مسلمانان. نه برای
آفریقایی ها. نه برای اعراب. نه برای کسانی که
زندگی شان خارج از دایره تنگ همدلی غربی است.
«دیگر هرگز» محفوظ است - برای کسانی که شبیه
آنها هستند یا به منافع آنها خدمت می کنند. برای بقیه
ما، فقط:



خاک قدمهای تند همبندان، گم شده بودیم. تماس گرفتن و حرف زدن بخصوص با زندانیان پنجره های دگر قطع ممنوع و جزای سنگینی داشت. در چنان وضعی، از دریچه باریک و تاریک پنجره منزل سوم یا چهارم بلاک سوم، صدای هیجان زده نی مرا خطاب قرار داد.

«رفیق!»

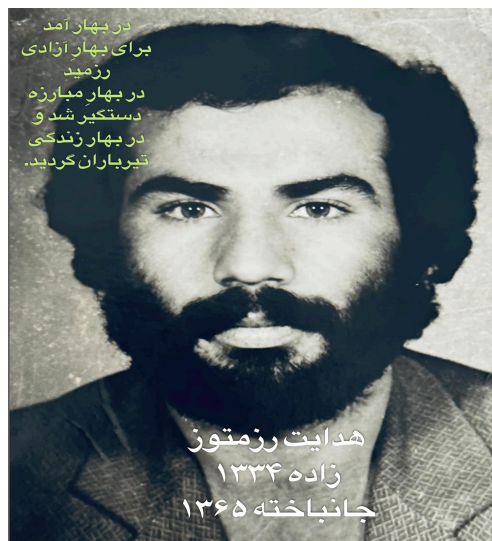
خودم دیدم که رفقای ما را امروز صبح یکی پس از دیگری و لچک به دست داخل موتر سربسته نمودند. سید ثابت اول، هدایت دوم، فتاح سوم و نبی و ... (جمعا هفت نفر) از یاران را دیدم که سوار « موتر دبه » نمودند و بردند. آنها استوار و قدر راست در حالیکه به آفتاب نگاه میکردند سوار موتر سربسته شدند»

-از منزل چهارم و سوم بلاک سه زندان، محوطه بلاک اول که مخصوص اعدامیها بود دیده میشد-

صدای آصف فرید بود که خوشبختانه زنده و در دنیای مجازی فیسبوک هنوز حضور دارد.

انتقال زندانیانی که پروسه تحقیق و افتضاح محکمه را گذشتاده بودند از بلاک اول، چیزی غیر از خبر تیرباران آنها نبود. این خبر مثل بمبی در مغزم منفجر گردید. حس نفرت و انزجار از استبداد سیاسی بانديستهای حاکم (خلقی ها-پرچمی ها) که زیرنام چپ، هرچه انقلابی چپ و انسان آزاده بود را وحشیانه و بی شرماته می کشتند، در خونم میجوشید. اگر تأثیر عمیق این خبر خونبار را با همبندان زندان تقسیم نمیکردم. شاید دیوانه میشدم.

روایتی از شب تیرباران:



اطرافیان و نزدیکانم از یادآوری چنین خاطره ها خسته شده اند. هر بار که خواسته ام آنها را در خود دفن کنم تا فضای خانوادگی را مشمنز نسازم، باز یکی آمده و پوست حساس زمان و خاطره ها را خراشیده و آنها را دوباره رو کرده است. تا هوا برای شریک ساختن تراژیدی (زندگی نامه کامل) هدایت رزم توز که با تولدش آغاز و با تیربارانش پایان یافت، مساعد شود، این خاطره کوتاه خون آلوده را با دوستان، همدردان و هم اندیشان ارجمند شریک میسازم:

یکی از روزهای نیمه دوم جوزای ۱۳۶۵ بود. هنگام نوبت یک ساعته تنفس به اصطلاح هوای تازه در فضای خفه کننده، دور نقطه های نامعین درون مثلث تنگ زندان شانه به شانه می چرخیدیم و میان گرد و



نیمه شب همان روزِ اواخر بهار، که خواب از چشمانم فرار
و زندگی به کابوسی هولناکتر از زندان بدل شده بود، به آن
هفت جوان شجاع، آگاه و مبارز می اندیشیدم. به برادرم
هدایت (رزم توز) که از کودکی با مرگ مادر، تراژیدی
حیانتش آغاز و با تیربارانش به جرم آزادیخواهی پایان یافت،
به دو کودک پنج ساله و سه ساله اش، به همسر جوان و
آینده تاریک آنها و به پهنا و عمق کثافت استبداد سیاسی
فکر میکردم و نفرت و انزجار را به عاملین این کشتار خون
تف میکردم.

تا قلم به نوشتن زندگینامه تراژیک هدایت یاری ام رساند،
این گزاره ها را با شما هم اندیشان و رهسپاران راه رهایی و
دوستداران آزادی شریک میسازم:

روایتی از شب تیرباران:

آفتاب
بالا آمده بود
تا شاهد باشد
که آنها را میبرند،
هفت جوان شجاع
هفت درسخوانده بیدار
هفت مبارز انقلابی چپ
هفت آرمانگرای آزادیخواه
هفت چریک سر به کف را
از دامن جنبش آزادی خواهی

چیدند
بستند
بردند
و وحشیانه کشتند.
وقتی خبر حادثه
اخطار شد
کل جهان
خیانت زده شده بود.
وطن مثلی تنگی
که حاکمان کوردلش
جسورترینها را
اول به گلوله می بستند.
شب آن روز
زندگی در گودالی تاریکتری فرو رفته بود
خواب از چشمان زندگی پریده بود
بوی خون آغشته با خاک
از تپه های تیرباران
با باد تند پایان بهاران
به درون زندان
در حال خزیدن بود.



سکوت

فریاد گشته بود.

مرگبار بود

بقلم : عصمت عزیزی

آواز خشمگین جانبختگان

آگوست ۲۰۲۳، روتردام

خطاب به جوقه های اعدام؛

«فیر کن بزدل!

8

فیر کن قاتل!

ای که با دین همه در دین خطر انداخته ای

خطر اینست که خود دین دگر ساخته ای

اول به سینه من!

با روایات غلط طرز نو دینداری

بهر تخریب در این راه تو بر تاخته ای

در چهره های بغض آلود

ولبان خشکیده زنجیریان

منع بنمودن تعلیم به اناث چرا؟

مگر این دین نوی است تو پرداخته ای

که از رود اشک

و بیابان ترس

چند با آتش تبعیض و تبه کاری ها

در قماری که زدی سخت کنون باخته ای

گذشته بودند

خوانده و شنیده میشد.

منبع فیض ز علم است چرایی تو خلاف؟

باز بر ضد خدا تیغ جفا آخته ای

زندان

آن گور دسته جمعی

زن ستیزی و تعصب ز خدا بی خبریست

باز با فکر غلط تو علم افراخته ای

از سکوت ناگفته ها

به ستوه آمده بود

این چه تعبیر تو از دین و خدا بنمایی

به تحیر تو خدا و ملک انداخته ای

شعار مرگ بر استبداد!

و زنده باد آزادی!

دوکتور گداز

با یک آسمان ستاره



9

سرود هستی

گر هشته رهروان کم توشه راه مقصد

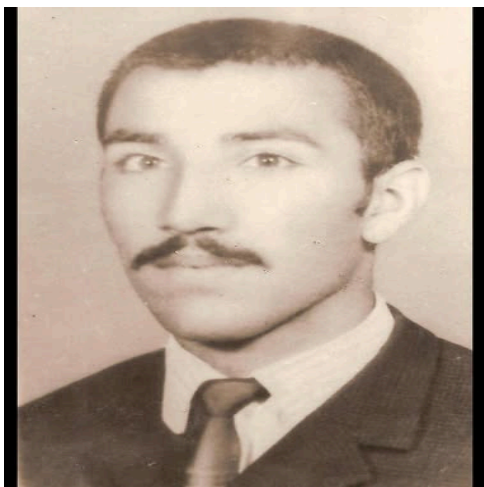
در روز تنگدستی دین خودت اداء کن

کی بود رسم عشاق خیره به خون یاران

بالا بگیر بیرق بر عهد خود وفا کن

"شاعر" به رقص و شادی از اوج ها گذر کن

بر خوان سرود هستی بر موج ها رها کن



تصویر از زنده یاد مرد حماسه و اندیشه انجینر
سرور قندوزی

بر خیز و با قیامت شور دگر به پا کن

مردان خفته شب را با های و هو صدا کن

بشکن ظلم سرد مکر و فریب دشمن

از این شکست سختش ساز نوی نوا کن

بنگر به چشم تاریخ کز خون سرخ گشته

با این نگاه خونین رسم و رخت رسا کن

اکنون که مام میهن در خون تپیده یکسر

بر رسم پای مردی جان و تنیت فدا کن

دشمن در هفت خوان گاه بر تو کمین کردست

با تیر عقل و دانش بر چشم او بجا کن

هر سو تنیده ظلمت با زور رشته دردی

با یورش چو تندر بود و تنش تباه کن

مگذار کین شبستان دیری دگر بپاید

با نور عشق و ایمان فتح شب سیاه کن

زر است و زور و تزویر گیرد ترا نشانه

با عزم آهنینت بیره زره جدا کن



بنا تمام رفقای وفادار به اندیشه و کردار رفیق مجید و شهید رهبر که عزت نفس و پاکدامنی انقلابی ساما را با اعتقاد راسخ و باورهای سیاسی ایدئولوژیک خود باور داشته اند؛ از حيله های مکارانه اينها دوری جسته و هریکی را مکلفیت وجدانی و انقلابی بوده است که دست رد به سینه این دلقکان تسلیم طلب زده راه خود را ازین اوباشان بی وجدان تاریخ جدا سازند، و به این طریق سازمان، افکار انقلابی و خون شهدای پاکباز ساما، این جنبش انقلابی کشور را از اینگونه معادلات و معاملات خائنانه منزه و پاک نگه دارند.

اینها حلقه ننگ بردگی و استعماری امریکا و شرکای آن بوده، باید همسان با پیشکسوتان دور اول تسلیم طلبی به روسها یکجا به تالاب متعفن تاریخ که جایگاه اصلی اینها بوده است پرتاب و تا ابد مدفون گردند.

اینها نمیتواند با این نوشته های قلمبه سلمبه خود افکار و اندیشه های سالم ضد تسلیم طلبی رفقای پاکباز سازمان را در این گستره تسلیمی که با مهارت خاص که سوژه و شیوه کار این نامردان تاریخ است، در واکنش سرتاسری مردم همنورد ساخته علیه حاکمیت جبار طالبان جاهل، و وطن فروشان بی وقار حاکمیت پوشالی استعماری مخدوش و با زرنگی تمام مورد سو استفاده قرار داده با خود به یدک بکشند.

زهی بی شرمی و دیده درایی،

ننگ و نفرین تاریخی به این وجدان های تسلیم شده تاریخی باد.

همه با هم در یک بسیج همگانی علیه تسلیم طلبی ملی و طبقاتی!

بقلم : جوړه قربان

نقدی کوتاه و فشرده در مورد تداوم انقیاد

، تسلیم طلبی و خیانت "اعلامیه ویژه"

نویسان تحت نام «ساما»

تسلیم طلبان دور دوم این شرف باختگان تاریخی با وقاحت و دیده درایی بی نظیر بار دگر به مثابه دلقکان بیمقدار تاریخ خونچکان و مبارزات قهرمانان شهدا و مبارزان پاکباز ساما را پشت پا زدند و به معامله شرمگین تسلیم به استعمار آمریکا - ناتو و شرکای اخوانی - ارتجاعی آنها در نظام پوشالی جمهوریت تسلیم شدند. حالا با بی شرمی تمام میخواهند لکه ننگ آبروی رفته تسلیم طلبی خود را در ادبیات سالوئانه و میان تهی ماست مالی کرده غر خود را به فر خود پنهان و توجیه کند.

این ارادل اوباش معامله گر و تسلیم شده با این ترفند می خواهند افکار رفقای سالم بجا مانده ساما را در اندیشه و پندار تسلیم طلبانه خود با این لاطانات خود تخدیش و فرو کشیده از جهت اصل مبارزه که همانا مبارزه علیه استعمار و امپریالیسم بین المللی به رهبری آمریکا و ایادی مرتجع و وطن فروش آنها چون چاکران دست نشانده جمهوریت و یا پروژه های استعماری بنام طالبان و بنیادگرا های مجاهدین و کاسه لیسان آنها را در این اوضاع به نهایت خفتبار و بحرانی کنونی که ثمره دست اینگونه جنایتکاران بوده است به انحراف بکشاند.

گوشی‌های هوشمند؛ آسان‌کننده ارتباطات یا

کشندگان خاموش؟

نویسنده: امین فرهنگ‌پور



شری تورکل (Sherry Turkle) روان‌شناس، جامعه‌شناس و استاد دانشگاه (MIT) در کتاب «تنها در کنار هم: Alone Together»، معتقد است که فناوری در حالی که ما را به یکدیگر متصل می‌کند، همزمان باعث دوری و گسست میان‌مان نیز می‌شود. او تأکید می‌کند که وابستگی به ابزارهای دیجیتال، انسان‌ها را از گفتگوهای عمیق دور کرده و باعث شده افراد ترجیح دهند پشت صفحه گوشی‌های شان پنهان بمانند.

در جامعه ما، استفاده از این ابزارها به گونه‌ی فراگیر شده که گویی به بخش جدایی‌ناپذیر زندگی روزمره مبدل گشته است. از صنف درسی تا سفره غذا، از محیط کاری تا رختخواب، از خانه تا مسجد، حضور پیوسته گوشی‌های هوشمند نه تنها نوع تعاملات اجتماعی را تغییر داده؛ بلکه سبب کاهش تمرکز، اختلال در خواب، کم‌حوصلگی و در موارد شدید، انزوا و کاهش سلامت روانی گردیده است. مفهومی که در ادبیات روان‌شناسی به آن «اعتیاد به شبکه‌های اجتماعی» یا (SNS Addiction) گفته می‌شود، امروز یکی از چالش‌های مهم سلامت روان در سطح جهان است.

به اساس نظریه «فومو» (FOMO – Fear of Missing Out) در علم روان‌شناسی، انسان‌ها به‌طور افراطی گوشی‌شان را چک می‌کنند؛ چون می‌ترسند چیزی را در شبکه‌های اجتماعی از دست بدهند. «فومو» که به معنای «ترس از پشیمانی» نیز شناخته می‌شود، احساسی نگران‌کننده و اضطراب‌آور است که فرد را دچار ترس از دست‌دادن فرصت‌هایی چون ارتباطات اجتماعی، تجربیات خاص، سرمایه‌گذاری‌های سودآور یا رویدادهای لذت‌بخش می‌کند. این پدیده نوعی وابستگی روانی به حضور دائمی در فضای آنلاین ایجاد می‌کند؛ طوری‌که قطع ارتباط با اینترنت ممکن است باعث بروز اضطراب، احساس عقب‌ماندن و استفاده وسواس‌گونه از اینترنت شود. اعتیاد به شبکه‌های

در عصر فناوری و ارتباطات، جهان با سرعتی بی‌پیشینه در حال تغییر و تحول است. دستاوردهای تکنولوژیک در حوزه ارتباطات، به ویژه با ظهور گوشی‌های هوشمند، زندگی فردی و اجتماعی انسان‌ها به ویژه مردم افغانستان را دگرگون ساخته است. اما پرسشی اساسی این است که آیا ما گوشی‌های هوشمند را در خدمت گرفته‌ایم یا خود در خدمت آن‌ها قرار داریم؟

بدون شک گوشی‌های هوشمند، با قابلیت‌های گسترده‌ی چون ارتباطات بی‌وقفه، دسترسی فوری به اطلاعات و منابع، شبکه‌های اجتماعی و سرگرمی، مزایای زیاد دارند. اما اگر فرهنگ استفاده درست از آن را نداشته باشیم و نتوانیم رابطه مان را با آن به صورت هوشیارانه مدیریت کنیم، می‌توانند به تهدیدی خاموش برای کیفیت زندگی، سلامت روانی و اجتماعی ما تبدیل شوند.



نیکلاس کار، روزنامه‌نگار و نویسنده‌ای آمریکایی در کتاب معروفش «کم عمق‌ها» (The Shallows)

بر این باور است که استفاده مداوم از ابزارهای دیجیتال، مغز را به پردازش‌های سطحی عادت می‌دهد و توانایی آن را برای تفکر عمیق کاهش می‌دهد. وی تأکید می‌کند که گوشی‌های هوشمند نه تنها تمرکز ما را مختل می‌کنند؛ بلکه به مرور زمان حافظه بلندمدت‌مان را نیز تضعیف می‌سازند.

خلاصه اینکه برای حفظ سلامت جسمی و روانی خود، لازم است که به صورت جدی و عمیق در شیوه استفاده ما از تکنولوژی، به‌ویژه گوشی‌های هوشمند، بازاندیشی کنیم. تکنولوژی ذاتاً نه خوب است و نه بد؛ اما آنچه اهمیت دارد، نحوه و میزان استفاده ما از آن است. باید هوشمندانه عمل کنیم و به جای آنکه برده تکنولوژی دنیای مدرن شویم، آن را در خدمت زندگی معنادار، خردمندانه و رشد فردی و اجتماعی قرار دهیم.

مواجهه با تکنولوژی و استفاده سالم از آن، مستلزم کسب سواد رسانه‌ای، تربیت هدفمند (اطفال و دانشجویان) و فرهنگ مصرف آگاهانه است. جامعه‌یی که از کتاب، مطالعه، نشستن کنار علما و پرسشگری فاصله گرفته و تنها به دنبال آخرین مدل‌های گوشی است، نمی‌تواند مسیر توسعه و آبادی را ببیماید.

در نهایت، انتخاب با خود ما است؛ یا تکنولوژی را ابزاری برای پیشرفت خود بسازیم یا با غفلت و بی‌توجهی، قربانی خاموش و تدریجی آن شویم .

۲۶ سرطان ۱۴۰۴

اجتماعی به نوعی وابستگی رفتاری گفته می‌شود که فرد زمان زیادی را به‌طور مداوم و گاه بی‌اختیار در پلتفرم‌هایی مانند اینستاگرام، فیسبوک، تیک‌تاک و دیگر رسانه‌های اجتماعی می‌گذراند. این وضعیت می‌تواند باعث کاهش تمرکز، اختلال در خواب، افت عملکرد تحصیلی یا شغلی، تضعیف روابط واقعی و افزایش اضطراب یا افسردگی شود. به باور روان‌شناسان، استفاده آگاهانه و متعادل از این رسانه‌ها، راهی مؤثر برای پیشگیری از این نوع وابستگی است.

از جانب دیگر، در افغانستان، ورود گوشی‌های هوشمند، پیش از آن‌که با ارتقای فرهنگ استفاده همراه باشد، بیشتر به مصرف‌گرایی و ظاهربینی دامن زده است. در حالی‌که هزینه‌های هنگفتی برای خرید جدیدترین مدل‌ها پرداخت می‌شود، کمتر دیده می‌شود که برای مطالعه، آموزش یا توسعه مهارت‌های فکری سرمایه‌گذاری گردد. این الگوی مصرف‌گرایانه، نشان از یک بحران فرهنگی عمیق دارد که نیازمند بازنگری جدی است. آیا می‌توان از نسلی که تمام وقت و انرژی‌اش صرف شبکه‌های اجتماعی، تماشای فیلم‌ها، دنبال کردن زندگی سلبریتی‌ها و بازی با گوشی‌های هوشمند می‌شود، انتظار عبادت، ورزش، رشد فکری، پیشرفت علمی، خلاقیت، مطالعه و تحقیق داشت؟

آنچه نگران‌کننده است، روند جایگزینی تدریجی گوشی‌های هوشمند به‌جای منابع غنی‌ساز ذهن مانند کتاب، تعاملات انسانی معنادار، تفکر خلاق و حتی لحظات سکوت و خلوت با خویش است. اوقات فراغت افراد صرف تماشا و جستجوی بی‌هدف در شبکه‌های اجتماعی و مصرف محتوای سطحی و بی‌مایه می‌شود؛ وضعیتی که به مرور زمان، منجر به کاهش توانایی تمرکز، تضعیف روابط اجتماعی، تضعیف تفکر و افت ظرفیت شناختی در سطوح فردی و اجتماعی خواهد شد.



12

قاچاق کودکان و تجاوز به آنان:

مهندسی شر در دل نظم جهانی

در جهانی که نظم سرمایه‌داری و دولت‌های استبدادی بر آن سلطه دارند، قاچاق کودکان و تجاوز به آنان نه یک حادثه تصادفی، بلکه یک پروژه مهندسی‌شده و حساب‌شده است. این جنایت، بخشی از ساختار قدرت است؛ ساختاری که با دقت طراحی شده تا کودکان - آسیب پذیر ترین و بی دفاع ترین اعضای جامعه - به ابزارهایی برای سودآوری، قدرت‌نمایی و کنترل بدل شوند.

سیستم‌هایی که گرسنگی، جنگ، بی‌خانمانی و بحران‌های اجتماعی را تولید می‌کنند، همزمان شبکه‌هایی برای ربودن، فروش و سوءاستفاده جنسی از کودکان خلق می‌کنند. فقر، آوارگی و فروپاشی نهادهای اجتماعی، مقدماتی‌اند که مهندسی این جنایت بر بسترشان بنا می‌شود. آن‌گاه که مادران ناگزیر به فروش فرزندان خود می‌شوند و کودکان در اردوگاه‌ها، خیابان‌ها و مناطق جنگ‌زده ربوده می‌شوند، این تنها یک فاجعه انسانی نیست؛ این، اجرای دقیق یک نقشه است.

و تا در جمهوری اسلامی، همچون بسیاری از دولت‌های استبدادی (افغانستان، پاکستان، بنگلادش، عراق، ...)، ساختارهای فاسد سیاسی، امنیتی و مذهبی، نه تنها مانع این جنایت نمی‌شوند، بلکه با سکوت، سانسور و سرکوب، بستر گسترش آن را فراهم

می‌سازند. آمارها پنهان می‌شوند، صداها خاموش، و متجاوزان در سایه‌ی قدرت آزاد می‌گردند. پشت هر کودک ربوده‌شده، زنجیره‌ای از تصمیم‌های سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک پنهان است.

زمان آن رسیده که این جنایت به عنوان آنچه هست دیده شود:

مهندسی شر علیه انسانیت.

زمانی که این ساختارها—چه در تهران، چه در کابل، چه در پاریس و واشنگتن—باقی بمانند، قاچاق کودکان ادامه خواهد داشت.

#پرولتاریا

#تجارت کودکان

#قاچاق کودکان

#کودک_همسری

#کودک سربازی



منابع:

مرد ۴۵ ساله در هلمند با د
۶ ساله ازدواج کرد



13

سرود رزم

چه سخت است درد غربت را کشیدن
به ملک دیگران مسکن گزیدن
خوشا آزادی و آزاد بودن
سرود رزم مردم را سرودن
به مهر مامن و ماوای اجداد
به پیکار و نبرد با جان سپیدن
به جلادان و دژخیمان مردم
هزاران لعنت و نفرین دادن
همه زاغ و زغن از باغ راندن
بهار این وطن شاداب کردن
بپا خاستن برای خدمت خلق
به پیروزی شان عشق آفریدن
چنین است شیوهٔ مرد مبارز
که عمری خدمت ملت نمودن
نباشد افتخاری بهتر از این
که در راه وطن سر را سپردن

14

بگذرد

قتل و غارت این همه بیداد دوران بگذرد
ظلم و جور ظالمان، آه یتیمان بگذرد
ای وطن روزی تو بودی مهد علم و معرفت
باز اینجا کاروان علم و عرفان بگذرد
سخت در رنج اند مردم از ترور اندیشه
کاندور دزدان رفت و این دور غلامان بگذرد
دوردشواری شده نه کار نه عاید به خلق
بسته مکتب، علم بند این دور غولان بگذرد
نور علم و معرفت در زیر ابر چهل رفت
مطمئن این تیره گی با قهر قهرمانان بگذرد
دزد و رهن آمد و آثار تاریخی ربود
بگذرد ای دوست این دور دزدان بگذرد
غمخور ای دل که آخر روز ما بهتر شود
دور جاسوسان گذشت و دور لیمان بگذرد
رفت شاهان و امیرها هر که آمد می‌رود
(تیمورا) ببین این همه بیداد دوران بگذرد



شاعر : داکتر ظاهر تیموری

شعر از: تیمور



اما فعلاً از سرنوشت این زن و شوهرش خبری در دسترس نیست که در چه وضعیتی و در کجا قرار دارند.

این رویداد در حالی رخ داده است که پیش‌تر نیز منابع از ولایت تخار گزارشی مشابه به IntelMedium ارسال کرده بودند.

در آن واقعه، یک عضو طالبان به نام قاری شفیق، یک دختر جوان را به زور از شوهرش طلاق داده و مدتی تحت آزار و تجاوز جنسی قرار داده بود.

به گفته منابع، این دختر پس از مدتی توسط قاری شفیق، عضو استخبارات طالبان، به قتل رسید و جسد او با تیزاب از بین برده شد.

از زمان بازگشت طالبان به قدرت در افغانستان، گزارش‌های متعددی از موارد تجاوز جنسی، قتل، اختطاف، سرقت، بازداشت خبرنگاران، نظامیان پیشین و فعالان حقوق بشری منتشر شده است، اما طالبان معمولاً این ادعاها را یا رد کرده‌اند یا نادیده گرفته‌اند.

رئیس استخبارات طالبان قیصاری به زنا گیر آمد (جریان مکمل در صفحات فیسبوک موجود است)

افزایش جنایت وحشت طالبان !

دختری به نام بسمینه پس از مورد تجاوز جنسی قرار گرفتن در ولسوالی رودات ننگرهار کشته شد. مادر، خواهر کوچکتر و برادرش پیش از این توسط افراد دخیل در این حادثه ربوده شده بودند.

به گفته این منبع، «مادر بسمینه از ننگرهار به ولایت پکتیکا فرار کرده است. دخترانش، خیبرگل، محمدامین کوچی و نورالله که در حال حاضر در باریکاب پاتک کار

15

اخبار و گزارشات از زندان سرباز بنام افغانستان

برهنه سازی و نکاح اجباری یک زن شوهردار توسط معاون حوزه سیزدهم طالبان در کابل

منابع محلی در کابل با ارسال ویدیویی به InterMedium ادعا می‌کنند که معاون حوزه سیزدهم طالبان، یک زن شوهردار را در حضور شوهرش با زور اسلحه برهنه کرده است.

به گفته سه منبع معتبر به InterMedium، این مقام طالبان ابتدا این زن را اختطاف کرده و سپس با تهدید اسلحه، او را وادار به طلاق و به برهنگی در برابر شوهرش کرده است.

منابع می‌افزایند که جنگجویان طالبان شوهر این زن را نیز به شدت لتوکوب کرده و از او خواسته‌اند همسرش را طلاق دهد.

یکی از منابع گفت: «شوهر این زن با وجود ضرب و شتم شدید، حاضر به طلاق نشد، اما طالبان سرانجام طلاق اجباری را از او گرفتند.»

منابع همچنین تأیید کردند که این زن همچنان به‌طور اجباری اکنون در نزد معاون حوزه سیزدهم طالبان نگهداری می‌شود.

منابع افزودند که این عضو طالبان قصد داشت که این زن شوهردار را به نکاح اجباری خود درآورد.



منابع محلی در ولایت خوست از ثبت ۴۳ مورد خودکشی تنها در طی چهارده روز گذشته خبر داده‌اند.

به گزارش منابع از داخل بیمارستان ملکی خوست، این حوادث که عمدتاً ناشی از مشکلات اقتصادی، بیکاری و فشارهای روانی بوده‌اند، روندی نگران‌کننده را در این ولایت نشان می‌دهند.

بر اساس این گزارش، اگرچه برخی از این افراد توسط تیم‌های پزشکی نجات یافته‌اند، اما آمار مذکور نشان‌دهنده عمق بحران اجتماعی در منطقه است.

منابع تاکید کرده‌اند که گروه طالبان در خوست، هرگونه انتشار اخبار مربوط به خودکشی و همچنین برگزاری مراسم تدفین عمومی برای قربانیان را ممنوع کرده است.

این در حالی است که در ماه‌های اخیر، موارد خودکشی، اعتیاد و ربودن کودکان در سراسر کشور به شکل چشمگیری افزایش یافته و گروه طالبان تاکنون نتوانسته است برای مهار این بحران‌های رو به گسترش راهحل مؤثری ارائه دهد.



سلطه خفقان گروه طالبان؛ در دو هفته ۴۳ تن در خوست اقدام به خودکشی کردند

می‌کنند و از اعضای رژیم طالبان هستند، این زن را به بهانه توضیح و شهادت از پکتیکا به ننگرهار برده‌اند. اکنون خیبر گل و محمدامین آنها را در خانه شهدا در ولسوالی رودات پنهان کرده‌اند و اقوام بسمینه که به دنبال او هستند، آنها را به او نمی‌دهند و زن مفقود شده است.

بسمینه دختری بود که مصم، پسر ملک گل احمد و دوستانش، او را به بهانه توزیع آذوقه سوار ماشین خود کرده، به او تجاوز کردند و پس از افشای پرونده بارداری، جرگه‌ای که توسط قاری سبحان‌الله، ولسوال طالبان و ملک گل احمد تشکیل شده بود، او را کشتند و جسدش را به رودخانه لعل پوره انداختند.



تجاوز جنسی

ننگرهار، رودات؛

«بسمینه» پس از تجاوز جنسی کشته شد
مادر، خواهر کوچکتر و برادر ربوده شدند

اعدام یک جوان در هرات و آویزان کردن جسد او در چهارراه، چهره‌ی خشن و غیرانسانی طالبان را بار دیگر نمایان ساخت. این عمل نه عدالت است و نه قانون و نه در اسلام چنین عمل شنیع مجاز است.

تلخ تر آنکه هجوم مردم برای تماشای جسد، عمق جهالت و نادانی مردم را نشان می‌دهد. (ویدیو این عمل شنیع در صفحات فیس بوک موجود است.)



فلج سازی نظام دانشگاه‌ها؛

گروه طالبان تدریس نزدیک به ۷۰۰ عنوان کتاب را منع کردند

وزارت تحصیلات عالی گروه طالبان طی یک دستور تازه، اعلام کرد که ۱۸ مضمون از برنامه‌ی درسی دانشگاه‌ها حذف و تدریس ۶۷۹ کتاب درسی و کمک‌درسی ممنوع می‌باشد.

براساس مکتوبی که جمعه، ۷ سنبله/شهریور، منتشر شده، این تصمیم توسط کمیته‌ای متشکل از روحانیون عضو طالبان، مقام‌های وزارت تحصیلات عالی، استادان دانش‌کده‌ی شرعیات و ثقافت اسلامی گرفته شده است.

وزارت تحصیلات عالی طالبان به دانش‌گاه‌های دولتی و خصوصی گفته که تدریس ۶۷۹ کتاب درسی و کمک‌درسی ممنوع است و ارجاع یا استفاده از این کتاب‌ها در دانش‌گاه‌ها مجاز نیست.

این مکتوب توسط ضیاءالرحمان الاریویی، معاون وزارت تحصیلات عالی گروه طالبان، امضا شده و برای دانش‌گاه‌های خصوصی و دولتی فرستاده شده و این دستور تازه به آنان ابلاغ گردیده است.

به گفته‌ی این وزارت طالبان، این کتاب‌ها «از لحاظ عقیدتی، فکری، فرهنگی، مذهبی و محتوای علمی» بررسی شده و به عنوان کتاب‌های خلاف شریعت اسلامی تشخیص داده شده‌اند.

برخی مضامینی که از برنامه‌ی درسی دانشگاه‌ها حذف شده‌اند شامل؛ حقوق اساسی افغانستان، جنبش‌ها و جریان‌های سیاسی اسلامی، حکومت‌داری خوب، نظام‌های انتخاباتی، جنسیت و توسعه، تحلیل قانون اساسی افغانستان، جهانی‌شدن و توسعه، تاریخ ادیان،

جامعه‌شناسی زنان، آزار و اذیت جنسی، نقش زنان در ارتباطات عامه و چند مضمون دیگر مرتبط با فلسفه و زنان می‌باشند.

براساس اطلاعات منابع اجرایی‌شدن این دستور، از روز گذشته، ۶ سنبله/شهریور، شروع شده و وزارت تحصیلات عالی طالبان گفته که حذف این کتاب‌ها باید از سمستر خزانگی امسال آغاز شود؛ زیرا «خلاف راه‌برد طالبان و در تضاد با شریعت اسلامی» است.

به باور ناظران، صدور دستور منع استفاده از ۶۷۹ عنوان کتاب درسی و کمک‌درسی در دانشگاه‌ها باعث می‌شود تا همه رشته‌های تحصیلی تعطیل گردند، چون تهیه کتاب جای‌گزین این کتاب‌ها نیاز به زمان دارد.

منابع موثق در غزنی، از جان باختن یک نظامی پیشین در اثر شکنجه شدید گروه طالبان خبر دادند.



منابع روز سه‌شنبه ۴ سنبله، با تایید این خبر گفتند که این نظامی پیشین عبدالغفار نام داشت و زیر شکنجه شدید جنگجویان گروه طالبان در حوزه اول شهر غزنی جان خود را از دست داد.



لابی‌گری با سفره‌های رنگین

• در این نمایش‌های تبلیغاتی، چند فرد ثروتمند و مرتبط با قدرت، با پهن کردن یک سفره مجلل، می‌کوشند نشان دهند که گویا آرامی برگشته است.

• در ویدیوها و عکس‌هایشان، لبخند و بشقاب پر جای حقایق تلخ جامعه را گرفته‌اند.

• رسانه‌های همسو با این جریان، این تصاویر را باز نشر می‌کنند تا نگاه بین‌المللی را منحرف سازند یا بر خشم داخلی سرپوش بگذارند.

اما در بیرون آن سفره چه می‌گذرد؟

• در همان شهری که فیلم تبلیغاتی "امنیت" ضبط می‌شود، دختران از مکتب بازمانده‌اند، پدران شرم‌نده سفره خالی‌اند، و قومگرایی زیر پوست جامعه زهر می‌پاشد.

• هویت ملی حذف شده، آزادی بیان خفه شده، و فقر نفس مردم را گرفته است.

• وقتی دسترخوان نمایشی تمام شد، صدای فقر، گلوی عدالت‌خواهی و حق مردم دوباره در سکوت دفن می‌شود.

آرامی واقعی، نان واقعی برای مردم می‌طلبد؛ نه تصویرسازی مجلل برای تبلیغات سیاسی.

امنیت پایدار، با عدالت، با مشارکت و احترام به حقوق مردم ساخته می‌شود.

نه با نمایش دوربین پسند چند نفر خاص.

نتیجه :

طی چهار سال سلطه‌ی گروه طالبان، بازداشت، شکنجه و قتل نظامیان پیشین به کرات گزارش شده و صدها نفر به دست این گروه کشته شده‌اند.

این در حالی است که روز گذشته نیز گروه طالبان پدر یک نظامی پیشین را در نورستان ربوده اند.

آرامی و امنیت بر سر سفره های پر شکوه

و زرق و برق:

یا «سرپوش بر حقیقت؟»

وقتی صلح را با نان روغنی و خنده‌های مصنوعی می‌پوشانند...

در حالی که اکثریت مردم افغانستان با فقر، بیکاری، تبعیض قومی، و سرکوب آزادی‌ها دست و پنجه نرم میکنند، گروهی محدود با ثروت، رسانه و نفوذ سیاسی، تصویری جعلی از «امنیت و ثبات» ارائه می‌دهند. آنان در مهمانی‌های مجلل، با دسترخوان‌های رنگین، در فضاهای خاص امنیتی، دوربین‌ها را دعوت می‌کنند تا ثابت کنند که «همه چیز خوب است!»

و اما هیچگاهی در خانه یک بیوه زن، یک کودک یتیم یا یک معیوب گرسنه را با بردن یک خریطه آرد و مشتی از شکر و کچالو نزدند...

تا سفره های شان هموار ، و طعم نان را به جای عکسی از غذا بچشند.

لبخندهای رسانه‌ای هیچگاه جای اشکهای بیصدا را نگرفته‌اند .

اما واقعیت چیست؟



امنیت و آرامی واقعی، با پهن کردن سفره‌ی چرب چند نفری به دست نمی‌آید.

تا زمانی که عدالت، آزادی، و مشارکت فراگیر بازنگردد، هر لبخند ساختگی، فقط گریه‌ای پنهان برای آینده‌ی یک ملت است .



آصف «شمس»





ترانه* با دخترخاله‌اش در نزدیکی خانه‌اش در ساحه‌ی قلعه‌ی نو دشت‌برچی از سوی محتسبان طالبان متوقف می‌شود. ترانه می‌گوید: «با اینکه حجاب ما کاملاً درست بود و فقط ماسک نزده بودیم، یکی از آن زنان از دستم گرفت و مرا کنار سرک کشید و گفت حجابت درست نیست! بالا شو به موتر». ترانه و دختر خاله‌اش حدود نیم‌ساعت در داخل موتر می‌مانند اما در نهایت با سر و صدای خودشان و پا درمیانی مردمانی که در اطراف آن موتر حلقه زده بودند، آزاد می‌شوند. اکنون سه هفته از آن روز می‌گذرد، اما ترانه هنوز در شوک است.

او در اتاقی کم نور نشسته و پرده‌ها را هم کشیده است. گوشه‌گیر شده و کنار خانواده نمی‌نشیند. دیگر حوصله‌ی بازی کردن با خواهر و برادرهای کوچک‌ترش را ندارد. با خود تکرار می‌کند: «چقدر آسان می‌توان کسی را به جرم زن بودن از سرک اختطاف و زندانی کرد!»

اما این تنها قصه‌ی ترانه نیست.

نگار* که در ساحه‌ی کارته سخی کابل زندگی می‌کند، با چشم‌های اشک‌آلود می‌گوید: «مادرم مریض بود و با عجله آماده شده و راهی خانه‌ی مادرم شدم. نزدیک سرک چین سفیدها مرا ایستاده کرده و با تمسخر گفتند دختر فلم کجا میری؟»

طالبان، او را به جرم این‌که کفش‌های سفید پوشیده، آرایش کرده و بدون محرم از خانه بیرون شده بود، بازداشت کردند. نگار را به حوزه‌ی سه شهر کابل می‌برند و او از آنجا به شوهرش تماس می‌گیرد تا به حوزه بیايد. نگار گفت: «وقتی‌که در بازداشتگاه بودم مرگ را آنجا تجربه کردم. شوهرم را خیلی فحش داد و او را به تکرار بی‌غیرت خطاب می‌کرد». طالبان به شوهر نگار هشدار دادند که «زن حق ندارد بدون محرم شرعی از خانه با این وضع بیرون شود». اکنون بیرون رفتن از خانه برای نگار تبدیل به یک کابوس شده است. او می‌ترسد که مبادا دوباره دستگیر شود.

تبسم وقتی از کورس انگلیسی بر می‌گشت، در ساحه پل خشک دشت برچی بازداشت شد. او را به حوزه هجدهم

رییس امر بالمعروف طالبان اعتراف کرده است که مردم به آنان دشنام می‌دهند!

وقتی در عصر هوش مصنوعی و علم و ترقی، مزخرفات و جهل و خرافات را دیکته کنی طبعاً فقط مورد تمسخر و خنده مردم قرار می‌گیری. تصور نکنید که شما خاینانی که عقل و مغز و شعور تان در زنجیرهای قرون گیر مانده و در ضمن زنجیر غلامی استخبارات خارجی را به گردن دارید، مورد استقبال مردم قرار می‌گیرید. درست است که مردم را در بیسوادی و بینوایی نگهداشته‌اید اما مردم ما کودکان نیستند که خوب را از بد تشخیص داده نتوانند.



زندان به جرم بدحجابی؛ روایت دختران از تحقیر و بازداشت توسط طالبان در کابل

موجی از دستگیری‌ها یا بهتر بگوییم، اختطاف در بخش‌هایی از کابل خبرساز شده است

نویسنده: آزاده

در یک‌ماه گذشته، موجی از دستگیری‌ها یا بهتر بگوییم، اختطاف در بخش‌هایی از کابل خبرساز شده است. زنان و دختران به بهانه‌ی «بی‌حجابی» توسط ماموران امر به معروف و نهی از منکر طالبان از سرک‌ها، بازارها و رستوران‌ها بیرون کشیده شده و دستگیر شده‌اند. من با چند تن از کسانی صحبت کردم که به اتهام «بدحجابی» دستگیر شده‌اند. آنها با چشم‌هایی نمناک و چهره‌های غمگین روایت‌های تکان‌دهنده‌ی از لحظه‌ی دستگیری‌شان دارند.



زندگی زنان با ترسی بی‌پایان و سرنوشتی دردناک ادامه می‌یابد.

زن بازداشت‌شده: «من به جرم هزاره بودن و زن بودن دستگیر شدم»

برخی از دخترانی که به بهانه‌ی حجاب دستگیر شدند، می‌گویند در زندان طالبان مورد تعرض جنسی قرار گرفتند

۴۲ روز شکنجه: روایت تکان‌دهنده یک زن از زندان طالبان

۷ سنبله ۱۴۰۴ زن تایمز



بردند. «حجابم درست بود. فقط بخاطر این‌که رنگ لباسم روشن بود، مرا رفاصه خطاب می‌کردند.» ماموران طالبان به تبسم هشدار داده‌اند که باید لباس سر تا پا سیاه بپوشد. لباس رنگ روشن «توجه مردان را جلب می‌کند.» او می‌گوید که بیش از چهار ساعت در بازداشتگاه بوده و در این مدت فحش، تحقیر و لتوکوب زیادی را تجربه کرده است. او را پس از ضمانت پدر و مادرش آزاد کردند. تبسم هم از زمان آزاد شدنش تا کنون از خانه بیرون نرفته است و می‌ترسد. «بعد از آن اتفاق هر شب کابوس می‌بینم، همه جا برایم ترسناک شده.» می‌گوید که طالبان او را تهدید کردند که در مورد بازداشتش صحبت نکند: «طالبان گفتند که این موضوع را فیسبوی نکنی، اگر نه تو و تمام فامیلت را زندانی می‌کنیم.»

این موجی از بازداشت‌های زنان و دختران، دلهره‌های زیادی در دل پایتخت نشینان ایجاد کرده است. محمد که موتروان است و در کابل کار می‌کند، می‌گوید شاهد بازداشت دختران و زنان زیادی بوده است. «زن و دختر با حجاب و بی حجاب را جمع کرده و داخل موتر می‌برند.» محمد می‌گوید طالبان تلاش دارند تا فضای ترس و وحشت را برای زنان در اجتماع ایجاد کنند تا دیگر هیچ زنی جرأت نکند از خانه بیرون شود.

علی کراچی‌وان هم شاهد این بازداشت‌ها بوده است. او می‌گوید: «زنان را با کیبل از موترهای لینی پایین می‌کردند و با زور و لتوکوب به داخل موتر شان می‌بردند.» علی دو دختر پانزده و هجده ساله دارد که در یک مرکز آموزشی مصروف یادگیری زبان انگلیسی اند. اکنون از ترس و وحشتی که علی شاهدش بوده، می‌گوید دیگر اجازه نمی‌دهد دخترانش به کورس بروند. «دو دخترم را دیگه نماندم کورس بروند. دلم پاره می‌شه وقتی ببینم روزی دخترانم را چنین لتوکوب کنه و با خودشان ببره، پس بهتره خانه باشند».

اکنون زنان و دختران افغانستان در خانه‌های شان زندانی هستند؛ چون از بیرون رفتن می‌ترسند، از بازداشت و زندان طالبان می‌ترسند. از خانه ماندن هم می‌ترسند، از آینده‌ای تاریک که در آن دختری به مکتب نمی‌رود و این‌گونه



فرمان ملا هبت الله در مورد شعر !

فرمان تازه ملا هبت الله در مورد چهار چوکات کردن شعر در یگ محدوده که از ذهن بیمار وی تراوش کرده، در حقیقت مقدمه ای است در جهت از بین بردن آثار عرفانی شعرای فارسی زبان افغانستان، زیرا شریعت با عرفان مخالف است، خلاصه افغانستان در تاریک ترین و منحط ترین دوره تاریخ خود به سر می برد، طالبان آمده اند تا هر آنچه ارزشهای فرهنگی و تاریخی افغانستان و معرف هویت فرهنگی، تاریخی و اجتماعی افغانستان است را نابود کند، و این دقیقاً به مفهوم کشتار جمعی یک جامعه است، این امر باید هوشدار جدی باشد به مردم افغانستان که طالبان می خواهد با محو تمدن و ارزشهای فرهنگی، یک کشور را نابود کند.

خودکشی در افغانستان؛ فریاد خاموش یک ملت زیر سلطه طالبان و امپریالیسم!

افغانستان امروز در یکی از تاریکترین برهه های تاریخ خود قرار دارد. در ولایت خوست، تنها در دو هفته اخیر، ۴۳ مورد خودکشی در شفاخانه ملکی ثبت شده است؛ آماری هولناک که نه یک حادثه فردی، بلکه بازتاب بحران اجتماعی، اقتصادی و سیاسی زیر سلطه طالبان است. این فاجعه نشان می دهد که زندگی برای هزاران جوان زن و مرد در کشوری که زیر یوغ استبداد طالبانی و مداخلات امپریالیستی نفس می کشد، به زندان بی پایان بدل شده است.

با تحویل دهی قدرت به طالبان و سیاست های ضد انسانی آنها، میلیون ها تن کار و درآمد خود را از دست داده اند. جوانان که نیروی اصلی حیات اجتماعی اند، هیچ افقی

برای آینده نمی بینند. در کنار آن، طالبان با بستن مکاتب دخترانه و محروم سازی زنان از کار و زندگی اجتماعی، نیمی از جامعه را عملاً به اسارت گرفته اند. این ظلم، فشار روانی را به حدی رسانده که مرگ برای بسیاری از زنان و دختران، تنها راه رهایی جلوه می کند. از سوی دیگر، انسداد سیاسی و فقدان آزادی، هرگونه امکان مشارکت اجتماعی و مدنی را نابود کرده است و انسان ها در شرایطی که هیچ راهی برای تغییر وضعیت نمی یابند، زندگی را بی معنا می دانند. طالبان حتی از نشر خبر خودکشی و برگزاری مراسم جنازه هراس دارند. این پنهان سازی زخم را درمان نمی کند بلکه انزوا و یأس را بیشتر می سازد.

طالبان نه تنها نیرویی بومی نیستند، بلکه ابزاری در دست امپریالیست ها، به ویژه آمریکا، و حامیان منطقوی آنها هستند. آمریکا با سیاست دوگانه و فریبکارانه اش، طالبان را «مقبول» و «پذیرفتنی» جلوه می دهد، اما در واقع حامی مستقیم جنایات آنان است. طالبان بدون پشتیبانی مالی، استخباراتی و سیاسی قدرت های خارجی، هرگز نمی توانستند چنین آزادانه بر گرده مردم سوار شوند.

وقتی ده ها انسان در یک ولایت کوچک تنها در دو هفته دست به خودکشی می زنند، این پیام روشنی دارد: جامعه به مرز فروپاشی رسیده است. این خودکشی ها فریاد خاموش جوانان و زنان علیه نظام طالبانی و علیه ساختار جهانی امپریالیستی است که طالبان را بر مردم تحمیل کرده است.

نباید اجازه داد طالبان با سانسور و تهدید، رنج مردم را پنهان کنند. افشای واقعیت ها و رساندن صدای قربانیان به



اما ما سکوت نخواهیم کرد!

این خون‌های ریخته شده باید فریاد ما شود. باید به قیام برخیزیم، به شور بیاییم و با مشت‌های گره کرده خود، این دیوارهای ظلم را ویران کنیم.

ای زنان افغانستان! شما که سال‌هاست بار ستم را بر دوش می‌کشید، امروز نیروی اصلی تغییر هستید.

ای مردان آزاده! خاموشی شما خیانت است؛ هم‌صدا با زنان، باید بر ضد این نظام زن‌ستیز به میدان بیایید.

تنها یک قیام سراسری، تنها رهبری انقلابی و تنها همبستگی توده‌هاست که می‌تواند این سیاهی را در هم بشکند. طالبان و نظام مردسالار باید سرنگون شوند؛ آینده را با خون شهیدان نمی‌سازند، با اراده و مبارزه‌ی جمعی می‌سازند.

به پا خیزید!

شور انقلاب را شعله‌ور کنید!

آینده‌ی افغانستان از آن زنان و مردان آزاده‌ایست که نمی‌ترسند.



جهان، خود یک عمل انقلابی است. این خودکشی‌های فردی باید به آگاهی جمعی بدل شوند که دشمن اصلی را نشانه می‌رود: طالبان و اربابان امپریالیست‌شان....
ادامه مطلب را در کامنت مطالعه نمایند.



بقلم : Santa Omid

قتل فجیع همسر، مادر و دختر ۱۱ ساله در هرات؛
جنایت وحشیانه‌ای که صدای خشم مردم را
برمی‌انگیزد!

قتل فجیع و وحشیانه‌ای زن، مادر و دختری یازده‌ساله در شب یکشنبه، ۲ سنبله ۱۴۰۴، در منطقه‌ای باغ‌نظرگاه، ناحیه‌ای هشتم شهر هرات، تنها یک تراژدی خانوادگی نیست؛ این فاجعه تصویری روشن از نظام مردسالار و زن‌ستیز طالبان است. نظامی که با خشونت، اعتیاد، تحقیر و ستم، بنیان زندگی را می‌دزد و انسانیت را قربانی می‌سازد.

مردی که در سایه‌ای چنین حاکمیتی، مست و مسلح به چاقو به خانه برگشته و همسر، مادر و دختر معصومش را از دم تیغ می‌گذراند، محصول مستقیم جامعه‌ای است که طالبان ساخته‌اند؛ جامعه‌ای که در آن زن هیچ جایگاهی جز «مالکیت مرد» ندارد.



مدیریت کنند و مردم هم مدیران صادق و توانا را در مقابل عناصر فاسد و نالایق حمایت نمایند. در غیر آن افغانستان قطعاً به صلح، سعادت ثبات، پیشرفت و اعتبار بین المللی نمی‌رسد.



16

نشستی با عنوان «به‌سوی وحدت و اعتماد»

که قرار بود در روزهای ۲۵ و ۲۶ آگوست

۲۰۲۵ در اسلام‌آباد برگزار شود

جنایتکاران و خیانتکاران بی‌وطن: مزدوران اجنبی و دشمنان مردم افغانستان باید به محاکمه کشانده شوند

نشستی با عنوان «به‌سوی وحدت و اعتماد» که قرار بود در روزهای ۲۵ و ۲۶ اوت ۲۰۲۵ در اسلام‌آباد برگزار شود، به تعویق افتاده است. با این حال، این اجلاس بار دیگر پرده از ماهیت حلقات جنایتکار، فاسد، بداخلاق، دزد، فراری و مزدور برداشت. این گردهمایی نه تلاشی برای صلح، بلکه سناریویی طراحی شده توسط بیگانگان و دستگاه‌های استخباراتی منطقه است که با استفاده از

دزدان مسلح بخاطر پول جوانی را به قتل رسانده و

فامیلش را بر گلیم ماتم نشانده!

این جوان عزیز، با عزت و الگوی از اخلاق و شرف فرید احمد جان فیضی داماد دوستم مرحوم حاجی عبدالقدیر جان را امروز جنایتکاران و دزدان مسلح بخاطر پولی که از شرکت مربوطه انتقال میداده، بی رحمانه در شهر هرات به شهادت رسانیدند، اطفال او را یتیم، همسر جوانش را بیوه، والدین و باقی عزیزان او را به گلیم ماتم نشانده.

انالله و انا الیه راجعون- روح اش شاد باد

در اینکه حکومت‌ها از بعد وضعیت بد اقتصادی و امنیتی مسئول درجه اول این وضع هستند شکی نیست، ولی مردم و خانواده‌ها نیز مسئولیت دارند. قطعاً والدین و نزدیکان چنین جوانان قاتل، جنایتکار، دزد و بی رحم از اعمال شان اطلاع دارند. چرا آنها را اصلاح نمیسازند و مانع چنین اعمال ددمنشانه‌شان نمی‌شوند. و یا آنها را به پنجه قانون نمیسپارند؟

در ضمن قرار معلوم شهید فیضی حافظ کامل قرآن عظیم الشان بوده. تاسف بار است که در کشور دین مدار و مدعی دو جهاد اسلامی و میلیون‌ها عالم دین، روحانی، ملا، مولوی، طلاب دینی، شیخ و مشایخ، سادات، حافظان قرآن؛ سخنوران، آموزگاران و مبلغان دینی؛ ده‌ها هزار مساجد، اماکن، زیارتگاه، مدارس دینی و غیره جنایات و فجایعی صورت می‌گیرد که حیرت‌انگیز است. و به هیچ یک از اقشار مختلف اجتماعی بشمول متولیان و مسئولان دینی رحم نمی‌شود.

لازم است تا در کشور کار به اهل کار سپرده شود و امور را کارشناسان مسلکی و صادق در عرصه‌های مختلف از جمله مسائل اقتصادی، سیاسی، امنیتی و غیره صادقانه



ولایتی گسترده شده است. افرادی چون حامد کرزی، اشرف غنی احمدزی و عبدالله عبدالله در رأس این هیرارشی قرار داشتند و نقش‌های کلیدی و مستقیم آنان، به‌مثابه جاسوسان دستگاه‌های خارجی، با فساد، دزدی، سوءمدیریت، بی‌سوادی، بداخلاقی، جنایت، ترور، نفاق ملی، استفاده ابزاری از قوم و قبیله و خیانت به منافع ملی در حافظه تاریخی مردم ثبت شده است.

این عناصر بی‌وطن که در گذشته با نام‌های جهاد، مقاومت، سیاست، جامعه مدنی و حتی دفاع از حقوق زن و آزادی ظاهر شدند، در واقع ابزارهای شناخته‌شده دستگاه‌های استخباراتی بیگانه بوده و هستند. آنان نه برای مردم افغانستان، بلکه برای منافع شخصی، دال‌های بادآورده و خوش‌خدمتی به اربابان خارجی زندگی کرده‌اند و با ایجاد شبکه‌ای از وفاداران و مزدوران، فساد را در سلسله‌مراتب قدرت تثبیت کرده‌اند.

این چهره‌های تیره‌روز در طول تاریخ معاصر افغانستان بارها ثابت کرده‌اند که نه به مردم متعهدند، نه به خاک، و نه به استقلال کشور. هر بار که مردم ما به امید آرامش و بازسازی به پا ایستاده، این غلامان سیاسی با دستور و حمایت مستقیم خارجی، مردم را به خون‌ریزی تازه کشانده‌اند. آنان مسئول مستقیم جنگ‌های داخلی، کشتار هزاران بی‌گناه، و غارت میلیاردها سرمایه ملی هستند؛ سرمایه‌هایی که در قالب قراردادهای کاذب، حساب‌های بانکی مخفی، و املاک مجلل در خارج از کشور انباشته شد و امروز به نام خانواده‌ها و اقارب آنان نگهداری می‌شود.

از دیدگاه حقوقی و بر اساس قوانین بین‌المللی، این افراد مصداق روشن «جنایتکاران جنگی»، «خاننان ملی»، و «عاملان پول‌شویی و فساد مالی» محسوب می‌شوند.

چهره‌های سیاسی ورشکسته، در پی تداوم بحران و جنگ نیابتی در افغانستان هستند.

این جنایتکاران، مزدوران و دزدان هزینه‌های سفر، مصارف جیب‌خرج و اقامت در هتل‌های مجلل را از کجا تأمین می‌کنند؟ آنان که به نام بنیادهای خیریه، دکان‌های سیاسی و مالی ساخته‌اند، منبع واقعی درآمدشان چیست؟ کسانی که در داخل کشور اموال منقول و غیرمنقول غیرقانونی و حاصل از غارت دارند و در خارج از کشور سوپرمارکت‌ها، رستوران‌های مجلل، هتل‌ها، نمایشگاه‌های خودروهای لوکس، شرکت‌های بزرگ تجاری، ویلاهای مجلل به سبک هالیوودی، آپارتمان‌ها و پنت‌هاوس‌های چندین میلیونی، خودروهای رولزرویس، رنج‌روور، مرسدس کلاس S و دیگر برندهای لوکس، کشتی‌های تفریحی خصوصی، سرمایه‌گذاری‌های کلان و مبالغ هنگفت نقد و غیرقانونی را انباشته‌اند، آیا جز از راه غارت بیت‌المال یا از طریق کمک‌ها و تمویل مستقیم سازمان‌های اطلاعاتی بیگانه به چنین ثروتی دست یافته‌اند؟ این پرسش باید بی‌پرده توسط وجدان بیدار جامعه مطرح شود.

چنین گردهمایی‌ها هیچ مشروعیتی برای اکثریت قریب به اتفاق مردم بینوای افغانستان ندارند و صرفاً وسیله‌ای برای مشروعیت‌بخشی به مداخله خارجی و بازتولید چهره‌های فاسد و جنایتکار گذشته‌اند. سال‌هاست که دست‌های پنهان و آشکار بیگانگان، با بهره‌گیری از جنایتکاران، مزدوران، کلپتوکرات‌ها، جاسوسان و مفسدین، افغانستان را به میدان جنگ نیابتی، ویرانی و برادرکشی کشانده است. در طول چند دهه اخیر، فساد، دزدی، جنایت و بداخلاقی در هیرارشی قدرت افغانستان از سطح رهبران کلان تا پارلمان، مدیران محلی و حکام



قاطع و یکصدا باشد: «نه» به جنگ، «نه» به مزدوری و «نه» به مداخله خارجی. جامعه‌ی آگاه افغانستان باید صفوف خود را از خائن‌ان، کلپتوکرات‌ها، جنایتکاران، جاسوسان و بی‌سوادان دیروز جدا کرده و برای تأسیس صلح واقعی، مردمی و پایدار، به‌دست مردم و برای مردم،



طرز العمل حقوقی برای محاکمه این خائن‌ان باید بر پایه اصول عدالت انتقالی و قوانین بین‌المللی چنین باشد:

۱. شناسایی و مستندسازی جنایات: ثبت دقیق و مستند نقش هر فرد در جنگ‌های داخلی، فساد مالی، غارت دارایی‌های عمومی و همکاری با استخبارات خارجی.

۲. ایجاد کمیسیون حقیقت‌یاب مستقل با ترکیب شخصیت‌های بی‌طرف ملی و نهادهای حقوقی بین‌المللی، برای بررسی پرونده‌ها.

۳. توقیف دارایی‌ها در داخل و خارج کشور مطابق با کنوانسیون‌های پول‌شویی و قوانین ضد فساد، تا پایان محاکمه.

۴. دادگاه علنی ملی و بین‌المللی برای محاکمه علنی این افراد به‌عنوان مجرم‌ان جنگی و خائن‌ان ملی.

کنوانسیون‌های مبارزه با پول‌شویی و جرایم سازمان‌یافته فراملی به صراحت اجازه می‌دهد تا دارایی‌های غیرقانونی این اشخاص، چه منقول و چه غیرمنقول، شناسایی، مصادره و موقتاً در حساب‌های حفاظتی بین‌المللی (Escrow Accounts) نگهداری شود. این دارایی‌ها باید پس از تشکیل یک حکومت ملی، قانونی، فراگیر که نماینده واقعی مردم افغانستان باشد، به بیت‌المال بازگردانده شود. هیچ حکومتی که در آن کلپتوکرات‌ها، مفسدان و مزدوران دیروز جایی داشته باشند، صلاحیت مدیریت این دارایی‌ها را نخواهد داشت.

پاکستان به‌عنوان بازیگر اصلی این پروژه شوم، دهه‌ها با پرورش مدارس تروریستی، ایجاد لشکرهای نیابتی و استفاده ابزاری از گروه‌های مزدور، افغانستان را به خاک و خون کشیده است. نسل‌های متوالی از شهروندان افغانستان قربانی سیاست «عمق استراتژیک» این کشور شدند؛ سیاستی که بر پایه صدور ترور، ایجاد تفرقه قومی و حمایت از رهبران مزدور بنا شده بود. تاریخ معاصر افغانستان پر است از شواهد آشکار این دخالت‌ها: تجهیز و تمویل اشرا، حمایت از جنگ‌های داخلی، پناه دادن به جنایتکاران جنگی، و امروز نیز سازمان‌دهی نشست‌های به اصطلاح «به‌سوی وحدت و اعتماد» که چیزی جز دسیسه برای استمرار مداخله و خون‌ریزی نیست.

از منظر راهبردی، هرگونه گردهمایی این مزدوران در خاک پاکستان نه تنها بی‌اعتبار و نامشروع است، بلکه دهن‌کجی آشکار به آرمان‌های استقلال و آزادی افغانستان محسوب می‌شود. این نشست‌ها نه به صلح می‌انجامند و نه به تفاهم ملی، بلکه بذر نفرت، تفرقه و جنگ داخلی دیگری را می‌پاشند. پاسخ مردم افغانستان باید روشن،



17

انقلاب، نه نام است و نه نمود:

در نقد واپسگرایی سازمان‌های

مرده‌پرست

«ما یک خلق بیچاره و بی‌تمدن هستیم. ما باید از عقب‌ماندگی فرهنگی نیمه‌آسیایی صحبت کنیم که آن را هنوز از بین نبرده‌ایم، ما مردمی هستیم که در شرایط بربریت متوسط قرار دارد.»

— ولادیمیر ایلیچ لنین، دومین کنگره آموزش سیاسی سراسر روسیه، ۱۹۲۱

این سخن لنین نه توهین است و نه ژست خودانتقادی روشنفکر مابانه. این هشدار است. تازیانه‌ایست بر تن خواب‌آلودگان تاریخ. شلاقیست بر پیکر رقت‌انگیز ما که در پس اسطوره‌های شکست‌خورده، هنوز دنبال بقایای دروغ می‌گردیم.

در میانه این فروپاشی تاریخی، برخی سازمان‌ها هنوز با غرور، نام انقلاب را یدک می‌کشند—اما انقلاب را نه می‌فهمند، نه می‌خواهند، و نه تابش را دارند.

سازمانهای انقلابی یا معبد اسطوره‌ها؟

بسیاری از آنچه امروز خود را «انقلابی» می‌نامند، در حقیقت چیزی جز معابد کیش شخصیت و حافظه تحریف‌شده گذشته نیستند.

انقلاب، برای اینان، نامیست زیبا و امن؛ ابزاری برای تظهير خود، نه تهییج توده‌ها.

5. مجازات عادلانه شامل زندان طولانی‌مدت، سلب حقوق

سیاسی، و مصادره کامل دارایی‌های نامشروع.

سخن پایانی

اکنون پرسش بزرگ این است: تا چه زمان باید اجازه داد بیگانگان از چهره‌های منفور برای تحمیل جنگ و ویرانی استفاده کنند و مردم ما قربانی خیانت رهبران بی‌شعور و مزدور قومی و تباری شوند؟ لحظه بیداری فرا رسیده است. تنها با ایستادن مردم در کنار هم، با گفتن «نه» قاطع به جنگ، می‌توان بنای صلح واقعی را گذاشت؛ صلحی که نه در خاک بیگانه و نه با دستور استخبارات خارجی، بلکه در خانه خود ما و با دستان مردم ما ساخته شود. آینده کشور نه در انحصار یک گروه و نه در مزدوری برای بیگانه است؛ بلکه در برپایی حکومت قانونی، منتخب، فراگیر و متکی بر اراده‌ی مردم است که هیچ جایگاهی برای کلتوکرات‌ها، مزدوران و ناقضان حق حیات باقی نگذارد. هیچ کشوری با اتکای نیروهای خارجی به آزادی و استقلال نرسیده است؛ تنها احترام به اراده‌ی مردم و دفاع از استقلال می‌تواند آینده‌ای آزاد، شکوفا، پیشرفته و شایسته را برای افغانستان واحد و سربلند رقم بزند.





شما، که در برج عاج محفوظتان نشسته‌اید و «بیانیه» صادر می‌کنید، هنوز نمی‌دانید که پرولتاریا نه به پیامبر نیاز دارد، نه به شهید، و نه به فرم‌های پوسیده حزبی؛ او به حقیقت نیاز دارد. به نقد نیاز دارد. به چیزی که هیچگاه در مناسک و مقبره‌های ایدئولوژیک شما یافت نمی‌شود. اسطوره‌ها را بشکنید، یا کنار بروید، زمان، بی‌اعتنا از کنار شما عبور می‌کند.

و آینده، جایی برای سازمان‌هایی ندارد که ذهنشان را در مومیایی گذشته نگه داشته‌اند.

انقلاب نه تملک تاریخ، که رهایی از آنست. تا زمانی که شهادت نقد خود را ندارید، تا زمانی که مرده‌ها را به جای زنده‌ها می‌پرستید، تا زمانی که از «بت‌شکنی» فقط واژه‌ای در متون مقدس ساخته‌اید، نقش شما در روند انقلاب، نه پیشبرد آن، بلکه تعویق و تحریف آن خواهد بود. بگذارید آخرین کلمات، هشدار باشند از «مرده‌پرستی» به «آگاهی» عبور کنید، از «اطاعت» به «نقد». از «رمز و راز» به ماده (واقعیت ملموس) و از «گذشته» به «آینده». اگر نمی‌توانید، پس کنار بروید.

تاریخ بی‌رحمتر از آنست که بر خطاهای تکراری شما چشم ببندد. بدرود!

دنیا به جایی خواهد رسید که افراد
باهوش از حرف زدن منع میشوند تا
باعث رنجش احمقها نشوند.
اکنون دقیقا همان دوران است..!!



شما که نام انقلاب را بر دوش می‌کشید، اما از درک آن عاجزید، هنوز در باتلاق «آگاهی کاذب» دست‌وپا می‌زنید؛ همان چیزی که مارکس در ایدئولوژی آلمانی افشا کرد:

«آگاهی اجتماعی انسان‌ها، محصول شرایط مادی زندگی‌شان است، نه برعکس.»

شما، با تکرار اسطوره‌های فرسوده، می‌خواهید از واقعیت فرار کنید. انقلاب را به موزه خاطرات و شعارها تبدیل کرده‌اید. از بت‌های زنده و مرده پاسداری می‌کنید؛ از شخصیت‌ها، سال‌ها، شکست‌ها، و حتی سکوت‌ها. انقلاب، عبور از گذشته است انقلاب، گذر از گذشته است—نه تکرار آن. انقلاب، نفی مداوم هر چیز تثبیت‌شده است. از جمله خود سنت‌های انقلابی، وقتی که به ابزار خلسه و خودفریبی بدل شوند.

رزا لوکزامبورگ دقیق می‌گوید:

«آزادی، همیشه آزادی برای مخالفان است.»

اما کدام سازمان امروز به مخالفان خود، یا حتی به منتقدان درونی‌اش، آزادی می‌دهد؟

شما نه دیالکتیک، که اطاعت می‌خواهید؛ نه طبقه، که حلقه بسته رفقای بی‌نقد. آیا پرولتاریا را می‌شناسید؟

انگلس، در ۱۸۴۵، در «وضعیت طبقه کارگر در انگلستان» نوشت که: **آگاهی پرولتاریا از درون جهنم مادی‌اش شکل می‌گیرد، نه از پندارهای روشنفکری.**

اگر سازمانی از سطح فرهنگی، ذهنی و مادی طبقه‌ای که مدعی نمایندگی‌اش است، آگاهی نداشته باشد، چیزی جز سایه ایدئولوژیک بورژوازی نخواهد بود.



18

در پیشگفتار منشور جما آمده است :

برای راه اندازی یک قیام انقلابی ضد استعماری،
ضد ارتجاعی و دورانساز طراحی شده و توسط
رهروان صدیق «جما» پذیرفته شده است.

بدیهی است که نیروهای ارتجاعی و دشمنان مردم
باید موضع گیری های خصمانه ای در قبال جما و
راهکارهای انقلابی او داشته باشند. این نیروها که
شامل عناصر وابسته به رژیم آخوندی ایران، داره
های مزدور ساخت ژاندارم منطقه (پاکستان) و پادو
های رژیم فاسد قدیم، ستون پنجمی های رژیم
وابسته به امپریالیزم میباشند؛ به شدت نگران
ظهور یک رستاخیز ملی در قالب جما هستند. اینها
که دشمنان واقعی دموکراسی، آزادی و ترقی
اجتماعی مردم افغانستان به حساب میروند، منطقاً
باید دشمنان مردم و جما باشند.

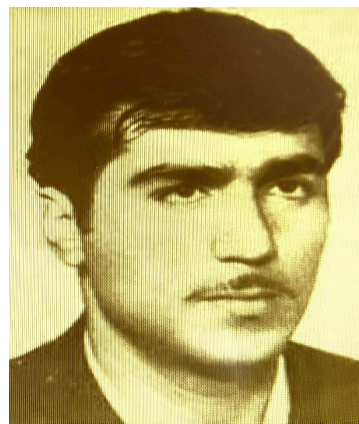
بنابراین جبهه مردم افغانستان و اتحاد همه
نیروهای ضد اسلام سیاسی و ضد امپریالیزم جهانی
توسط فاشیست های مذهبی با شعار حيله گرانه
معروف شان، «تفرقه انداز و حکومت کن» با
آرایش آشنای کفر و الحاد آراسته و در برابر با بی
شرمی تمام جنبش علم کرده اند. بنابراین شرط
پیروزی ما را در این کارزار انسجام و اتحاد طبقات
تحت ستم، مردان و زنان مبارز و آزادیخواه ای
تشکیل میدهد که شعار آزادی انسان و پایان
استثمار فرد از فرد در سرخط آن است. این رمز
پیروزی ماست، این رمز پیروزی مردم و تحقق
آرمانهای تاریخی آنهاست.

جزوه ای که اکنون در دست شما است، بیان فشرده
ای از یک رهنمود عمل و سنگ تهداب برای یک
انقلاب اجتماعی پیروزمند و روایتی است دقیق،
تازه، موثق و متفاوت از آنچه تا کنون خوانده یا
دیده اید. این جزوه بازتاب مختصری از تجارب پنج
دهه زندگی در میان خون و آتش یک جنگ تحمیلی
و ناخواسته و اندوخته های از پنج دهه تجارب
جنبش چپ است که جما تحت عنوان جبهه مردم
افغانستان (جما) برای توده های سرتاسری کشور
پیشکش کرده است. این جزوه به مثابه یک نرم
افزار تنویرکی و تجلی فشرده ای از خطوط
مبارزاتی و اهداف کوتاه مدت و دراز مدت جما
است که در برابر دیدگان شما رزمندگان آزادی و
عدالت قرار دارد. دیدگاه سیاسی- فلسفی جبهه
مردم افغانستان انعکاسی از یک تحلیل مشخص
طبقاتی جامعه افغانستان در رابطه با اوضاع
اسفباری است که از حدود چهل سال به این سو
حیات مردم ما را در محاصره قرار داده است. این
دیدگاه بر مبنای یک ارزیابی دقیق استوار بوده و



مجید، با لبان دوخته و چشمان فروزان ..

نویسنده: لمبه رنگریز



فرود آمده است، مردانی برخاسته‌اند که از دل خاکستر،
شعله برکشیده و بر سینه ظلم کوفته‌اند.

یکی از این فرزندان سترگ، مجید است.

مجیدی که چون کوه استوار، چون رود روان، و چون
آفتاب بی‌پایان بر جان و روان ما تابیده است.

مادران وطن هزاران بار فرزند زاده‌اند، اما مادر مجید
رسالتی دیگر داشت.

او تنها کودکی به جهان نیاورد، بلکه شراره‌ای از آتش
جاودانه را به بطن این سرزمین بخشید.

در روزگاری که شب‌های زندان تیره‌تر از هر ظلمت بود،
در عصری که شکنجه‌گران خاد و اکسا با تازیانه‌های
زهرآگین خویش روح انسانیت را به مسلخ می‌بردند،
مجید به‌سان کوه قاف ایستاد و دم برنیاورد.

او به دشمنانش چیزی نگفت، اما به دوستانش پیامی
ماندگار داد: خاموشی او فریاد بود، و سکوت او بانگ
رهایی.

مجید مردی بود که زنجیر را شکست، نه با بازوان گشاده
بلکه با روحی که هیچ زنجیری را برنرفت.

وقتی تازیانه‌ها بر بدنش فرود می‌آمد، هر ضربه بر تن او
پژواکی بود در کوهسارهای وطن که می‌گفت: این ملت
زنده است، این ملت ایستاده است.

او خندان به استقبال مرگ رفت، آری، اما نه چون
تسلیم‌شده‌ای به پای چوبه دار، بلکه چون پهلوانی که
مرگ را در آغوش گرفت و به آن عزت بخشید.

مرگ برای او پایان نبود، مرگ برای او آغاز آواز
جاویدان بود.

به جلادان فهماند که رازهای مردم در رگ‌های اوست و
این راز هرگز به دشمن نمی‌رسد.

مجید به نسل‌های بعدی درس جاویدان داد:

آزادی را نمی‌توان از مردان و زنان شجاع گرفت، حتی
اگر گوشت و پوست‌شان در زیر شکنجه پاره گردد.

در تاریخ هر سرزمین، نام‌هایی هست که چون ستاره
جاویدان بر بلندای آسمان نسل‌ها می‌درخشند.

این نام‌ها نه به قدرت سکه و زر و نه به هیاهوی تاج و
تخت، بلکه به خون پاک و ایستادگی خویش بر صفحه
جاویدان هستی نقش بسته‌اند.

در افغانستان، که رنج‌های بی‌شمار، شکنجه‌های سیاه و
زنجیرهای بی‌امان بر دست و پای فرزندان آزادیخواه اش



مجید، با لبان دوخته و چشمان فروزان، به جلادان فهماند که رازهای مردم در رگ های اوست و این راز هرگز به دشمن نمیرسد.

این سکوت، سکوت ضعف نبود، سکوتی بود که فریاد هزاران زن و مرد دربند را در خود حمل می کرد.

سکوتی بود که در برابر شکنجه، به زبان رسا بدل شد و به شکنجه گر گفت:

تو تنها تن مرا می شکنی، اما روح من را نه.

این روح، روح یک ملت بود، ملتی که در پیکر مجید مجسم گشت.

هر تازیانه ای که بر تن او فرود آمد، به درخت آزادی آب داد.

هر قطره خونس که بر زمین ریخت، به گل های سرخ امید جان بخشید.

زندان برای او سلول نبود، بلکه میدان امتحان و رسالت بود. همان گونه که گفته اند: «**زندان برای مردان بزرگ، پوهنتون و آموزش گاه است.**» و چه آموزشگاه بالاتر از آنکه انسان بیاموزد چگونه در برابر مرگ لبخند بزند و در برابر شکنجه، لب فروبندد.

قدرت های سیاه، از خاد تا اکسا و از کاجی بی تا همه مزدوران داخلی، در برابر صلابت این جوان دلیر افغان سر تعظیم فرود آوردند.

آنان خواستند او را بشکنند، اما خود شکسته شدند.

خواستند نام او را محو کنند، اما نام او در هر کوچه و کوه، در هر شهر و ده، به شعار بدل شد.

و من، که در آن روزگار هنوز چشم به جهان نگشوده بودم، امروز در برابر شکوه او سر تعظیم فرود می آورم و از خود می پرسم: این چه رازی است که مردی، پس از آنکه جسمش به خاک رفت، هنوز زنده تر از هزاران زنده در میان ما نفس می کشد؟

مجید را نمی توان تنها در کتاب ها جست.

او در هر ذره خاک، در هر قطره خون، در هر برگ درخت و در هر سنگ کوهسار این وطن جاری است.

هر نسیمی که از دامنه های هندوکش می وزد، خاطره او را با خود می آورد.

هر انار باغی که در قندهار میشکفت، سرخی اش یادآور خون اوست. هر تاکستانی که در کوه دامن و بلخ و هرات بر میخیزد، شور مستی اش از جان اوست.

این است دلیل جاودانگی مجید:

او در جسم و جان هر افغان آزادیخواه حلول کرده است.

او دیگر یک فرد نیست، او پیکره جمعی ملت است.

چنین است که مرگ او را نمی توان پذیرفت، زیرا مجید به معنای حقیقی کلمه، مردنی نیست.

شکنجه گران می پنداشتند که با شلاق و زنجیر میتوانند حقیقت را از گلوی انسان بیرون بکشند، غافل از آنکه حقیقت چون کوه است، هرچه تیشه بر آن بکوبی، صلابتش افزونتر می گردد.

آنان بر اندام مجید یورش بردند، استخوان هایش را شکستند، خونس را ریختند، اما هیچگاه نتوانستند لبان او را بکشایند.



هر پیرمردی که در کوچه‌های وطن زمزمه آزادی می‌کند،
در صدایش پژواک روح و روان مجید شنیده می‌شود.

مجید از میان ما نرفته است، او در ما تکثیر شده است.

تاریخ افغانستان پر از خیانت‌ها، کودتاها، اشغال‌ها و
بازی‌های خونین قدرت‌های بیگانه بوده است.

در این تاریخ، صدها نام به فراموشی سپرده شده‌اند، اما
چرا نام مجید هر روز روشن تر میشود؟

زیرا او به هیچ قدرتی نساخت، به هیچ معامله ای تن
نداد، و با هیچ ظالمی کنار نیامد.

او حقیقت محض بود، حقیقتی که نمی‌توان خاموشش کرد.
بگذار دشمنان بگویند که او مرده است.

ما می‌گوییم:

نه، او زنده است.

زنده است چون نامش با شجاعت پیوند خورده، و
شجاعت هرگز نمی‌میرد.

زنده است چون خورش در خاک وطن ریشه دوانده، و این
ریشه هر بهار از نو می‌رویاند.

زنده است چون سکوتش به فریاد بدل شد، و این فریاد
هنوز در کوه و دشت طنین‌انداز است.

ما در برابر چنین مردی تنها یک وظیفه داریم:

راه آزادی خواهی او را ادامه دهیم.

اگر او در برابر شکنجه لب فروبست، ما باید در میدان
سیاست و اجتماع لب بگشاییم و حق مردم را فریاد کنیم.

امروز اگر هزاران جوان این وطن به میدان مبارزه
می‌آیند، اگر هیچ شلاقی نمی‌تواند آزادی‌خواهی را از میان
بردارد، این همه میراث سکوت باشکوه مجید است.

او به ما آموخت که مبارزه تنها با تفنگ و شعار نیست.

مبارزه گاهی در یک نگاه است، گاهی در یک سکوت، و
گاهی در پایداری بی صدا در برابر ستم.

این پایداری است که نظام‌های جابر را فرو می‌ریزد، نه
صرفاً گلوله. به همین خاطر است که مجید را می‌توان
«چگوارای افغانستان» نامید، اما در حقیقت او فراتر از
آن است، زیرا او نه در جنگل‌های دوردست، بلکه در دل
سیاه ترین زندان‌های وطن با دستان خالی تاریخ را رقم
زد.

مجید تنها یک فرد نبود، او یک مکتب بود، یک مکتب
رهایی، یک مشعل فروزان که در تاریک ترین شب‌ها
مسیر را به ملت خویش نشان داد.

اگر جسم او در زیر شکنجه جان باخت، اما روح و روان
او چون بیرق برافراشته و بلند، هنوز در اهتزاز است.

و این بیرق، بیرق آزادی و عدالت است.

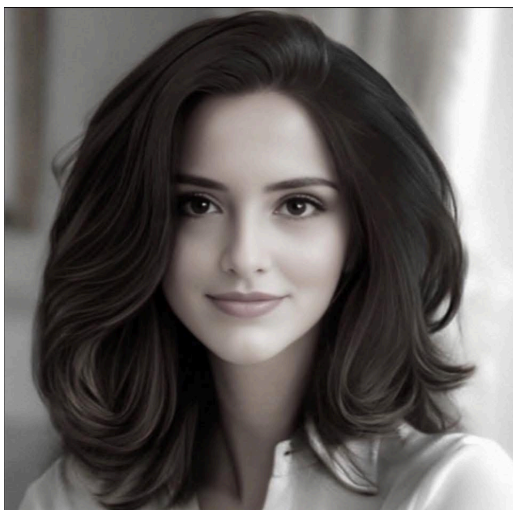
هیچ قدرتی، هیچ دژخیمی، و هیچ امپراتوری نمی‌تواند
این بیرق را به زمین بزند، زیرا آن بیرق در دل‌های ما
افراشته شده است.

امروز هر جوانی که در برابر ستم ایستادگی می‌کند، در
رگ‌هایش خون مجید جریان دارد.

هر مادری که فرزندش را به راه عدالت و آزادی
می‌فرستد، در نگاهش عزم مادر مجید پیداست.



و روزی خواهد رسید که این ملت، با یاد و نام او، با اراده او، و با خون او، بندهای اسارت را خواهد شکست و بیرق آزادی را بر بلندای وطن به اهتزاز خواهد آورد. ۶



سنبله ۱۴۰۴

لمبه رنگریز

20

بقلم : پیام مهرپور

بسیار کوتاه

من از داستان آقای فرهود در رابطه با زنده یاد مجید کلکانی چنان نتیجه گرفتم که بخش بزرگی از گپ هایش، فلانی گفت فلانی نگفت است و بیشتر به فکشن می ماند تا به فکت، راستش اگر کتابش هم مثل مصاحباتش باشد که با رزاق مامون کرده، قابل خواندن نیست. اما میشود برای آموختن از تجارب گذشته چند نتیجه یی را استخراج کرد. اول : اینکه نباید در فعالیت های سیاسی به ویژه در شرایط اختناق و اعمال دیکتاتوری به روابط شخصی و

اگر او جان داد تا حقیقت نماند در زنجیر، ما باید این حقیقت را بر در و دیوار شهرها بنویسیم.

اگر او خون داد تا وطن زنده بماند، ما باید با اندیشه و عمل خویش وطن را آباد کنیم.

مجید به ما آموخت که آزادی هدیه هیچ بیگانه ای نیست، آزادی را باید با ایستادگی و خون به دست آورد.

او معلمی بود که درسش نه در مکتب و پوهنتون، بلکه در سلول تاریک زندان و در لحظه مرگ تدریس شد.

و این درسی است که نسلها خواهند خواند، و هر نسلی که آن را بخواند، سربازی تازه به صف آزادیخواهان خواهد افزود.

پس، ای هموطن!

وقتی در کوهستان نفس میکشی، به یاد آور که این هوا با خون مجید پاک مانده است.

وقتی در کوچه های کابل قدم میزنی، بدان که این خاک با استخوان های فرزندان آزادیخواه چون او آبیاری شده است.

وقتی در میدان سیاست یا فرهنگ قلم به دست می گیری، به یاد داشته باش که مجید با سکوت و خون خویش راه را برای قلم تو گشود.

بلی ، دشوار است چنین مردی را مرده پنداشت.

مجید زنده است ، نه در یک تن، بلکه در هزاران تن.

زنده است ، نه در یک زمان، بلکه در همه زمان ها.

زنده است، نه در یک خاک، بلکه در هر وجب از این وطن.



بعد از گرفتاری هم همین نا هماهنگی باعث میشود که حسین کوت را مصادره کنند و شب‌نامه (غرش رعد در شمالی) را نشر کنند که سلاح حسین کوت در پنجشیر و آشا به همه به اخوان تقسیم شد و شب نامه هم هویت سازمانی زنده یاد مجید را افشا کرد.

اینکه زنده یاد مجید کلکانی یکی از نخبه‌ترین و شجاع‌ترین رهبر جنبش چپ انقلابی بود جای شک نیست ولی یادمان باشد که بین شجاعت و حماقت مرز بسیار نازکی وجود دارد که در مورد مسئله گرفتاری و بعد به خون خفتن زنده یاد مجید این مرز درست مراعات نشده است....

مثلاً: شرایط خیلی مختنق، تجاوز بیگانه و تازگی قیام سوم حوت که هنوز خون‌ها در خیابان‌ها خشک نشده بود باید درک میشد که (کی جی بی) چقدر فعال است و به موازات آن سازمان جهنمی خاد به رهبری داکتر نجیب قاتل، وزارت داخله و گلاب زوی چقدر آرزوی بدام انداختن مجید را داشتند. دشمن تا دندان مسلح را نباید مگس فکر می‌کردند و می‌رفتند بیخ گوش که گرفتار شوند و آینده‌ی یک سازمان را به خطر جدی مواجه سازند ... کجای این کار شجاعت است؟

آیندگان باید متوجه چنان مواری شوند و از اشتباه گذشته‌گان بیاموزند.

یاد زنده یاد مجید کلکانی و همه یاران بخون خفته اش گرامی!

ننگ و نفرین ابدی به خلقی- پرچمی های قاتل و جنایتکار.

Payam Meherpour

خانوادگی اعتماد کرد. مثلاً یک بچه‌ی دوازده ساله چه توریالی باشد اسمش چه ننگیالی چرا باید بداند که مجید کلکانی خانه‌ی شان آمده؟ به همین موازات مادرش چرا باید مجید را بشناسد؟ اگر می‌شناختند مجید چرا باید آنجا برود؟

دوم: چرا آدمی در سطح مجید کلکانی از ساعت یک بعد از ظهر تا شب در محل خیلی نا مطمئن و پُر از اعضای خاد وعده‌ی ملاقات بگیرد؟ و کوفته هم فرمایش بدهد (انقلاب مجلس عروسی نیست) در چنان شرایطی که فقط پنج روز گذشته از قیام سوم حوت ۱۳۵۸ نه فاتحه رفتنش توجیه پذیر است نه دیدار با محمود فارانی اگر فارانی را آن روز نمی‌دید چه امری به تعویق میفتاد؟ سوم: بدون اسلحه بودن به آدمی چون کلکانی غیر قابل باور است. نه خودش مسلح و نه الله محمد. بعد روز بعد فخرالدین با تفنگچه می‌رود که گرفتار شود!!

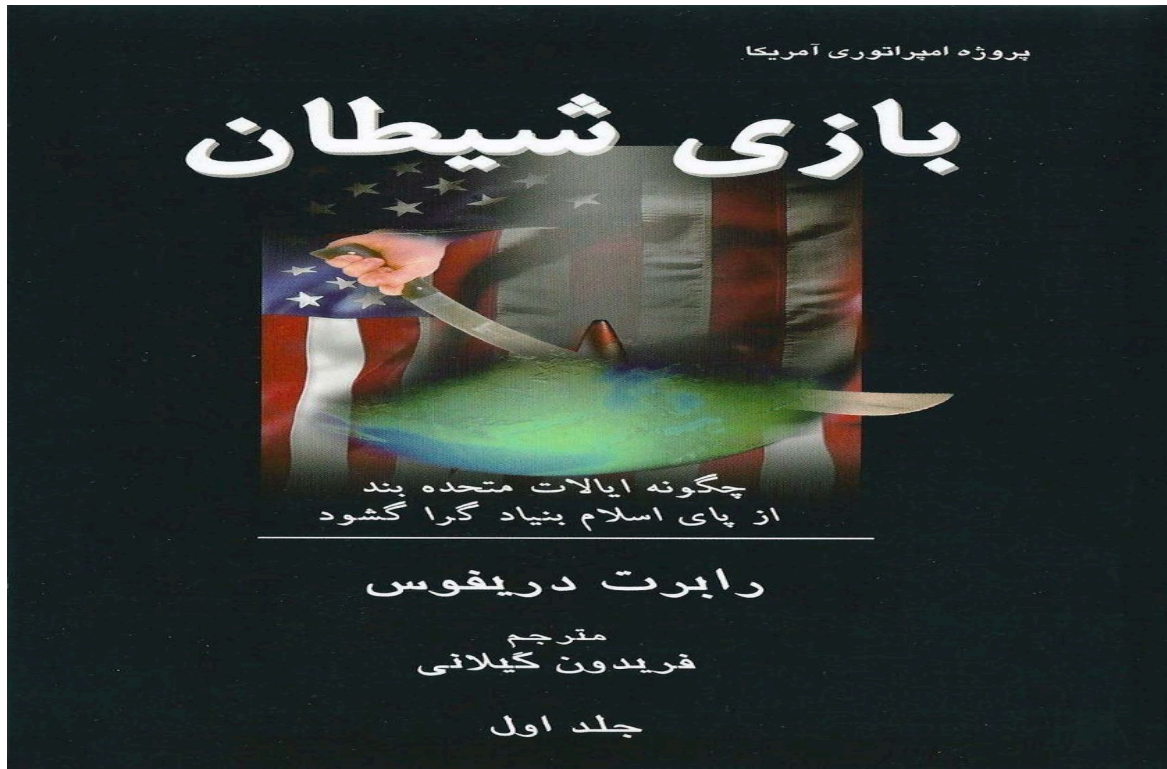
چهارم: نداشتن پلان (Contingency plan) برای احتمال خطر و اِمرجنسی، چند نفر خادیس می‌آیند و یکی از بهترین رهبر های جنبش انقلابی را بدون مقاومت دستگیر میکنند ... اینکه گفته شده اگر مقاومت کنم هزار نفر می‌میرند و بلاک ویران میشود فیکشن است، مقاومت با چه؟ با دندان؟

پنجم: حتی در حد شاخه‌ی نظامی سازمان (که خودش آن را رهبری میکرد)، از ساعت سه بعد از ظهر تا ناوقت شب که ایشان در ناحیه‌ی حزبی مکرویان بودند عملیات نجات صورت نمی‌گیرد چون پلانی که اگر چنین اتفاقی رخ داد چه باید صورت بگیرد وجود نداشت.

ششم: عدم هماهنگی سازمانی، به جز الله محمد و مجید بخش های دیگر سازمان از رفتن ایشان خبر نداشتند و



21



پروژه ی امپراتوری آمریکا

بازی شیطان

جلد اول

چگونه ایالات متحده آمریکا بند از پای اسلام بنیادگرا گشود.

رابرت دریفوس

مترجم فریدون گیلانی

پیوسته به گذشته

4



بنا به گزارش « رابرت بائر » کارشناس سابق عملیات محرمانه ی سی آی ا ، سازمان سیا هم بر استفاده از اخوان المسلمین علیه جمال عبدالناصر صحه گذاشت . رابرت بائر در کتاب «همخوابگی با شیطان » ، از خط مشی خشن کوشش های فوق محرمانه ی سی آی ا پرده بر می دارد:

در اساس این اقدام سری و کثیف واشنگتن ، این واقعیت نهفته بود که کاخ سفید ، اخوان المسلمین را متحدی خاموش و سلاحی علیه کمونیسم می پنداشت . این عمل محرمانه ، در دهه ی پنجاه با برادران دالس – آلن دالس به عنوان مدیر سی آی ا و جان فوستر دالس به عنوان وزیر امور خارجه ی ایالات متحده – و درست زمانی آغاز شد که این دو برادر موافقت کردند عربستان سعودی به لحاظ مالی از اخوان المسلمین مصر علیه عبدالناصر پشتیبانی کند. درک واشنگتن این بود که ناصر کمونیست است و صنایع بزرگ و تجاری مصر ، از جمله کانال سونز را ملی خواهد کرد . منطق جنگ سرد ، به نتیجه ی روشنی ره می برد : اگر الله موافق جنگ به نفع ما باشد ، عالی است. اگر الله موافق ترورهای باشد که به سود ما تمام شود ، باز هم خوب است ، البته مشروط بر آن که کسی کاری به کار عاملان و جمعیت های با نزاکت آن نداشته باشد .

مثل بسیاری دیگر از عملیات سری ، این واقعیت هم در هیچ کتابی نیامده است . نه سندی در سی آی ا وجود داشته ، نه چیزی در گزارش های کنگره به چشم می خورد . حتی یک پنی هم از خزانه داری بابت این عملیات غیر علنی خارج نشده است . به بیان واضح تر ، این بازی کثیف هیچ رد پایی از خود به جا نگذاشته

نبرد علیه ناصر و مصدق

اخوان المسلمین علیه جمال عبدالناصر

به ادامه گذشته

در نخستین ماه ، 1954 بحران تقریباً به وجود آمد و اخوان المسلمین و ناصر درگیر شدند. زمانی که اوباش آدم کش اخوان المسلمین در ژانویه 1954 به دانشجویان ناسیونالیست طرفدار ناصر در دانشگاه قاهره حمله کردند ، جنگ شروع شد . انور سادات ، عضو پیشین اخوان المسلمین که علیه سازمان سابق خود به ناصر پیوسته بود ، مقاله ای در تقبیح چماقداران اخوان المسلمین نوشت ؛ که شما مذهب را آلوده کرده اید . دو روز بعد ، ناصر گروه اخوان المسلمین را گروه تروریستی قانون شکن اعلام کرد و آنان را متهم کرد که به مثابه پنجه های بریتانیا عمل می کنند . این اطلاعیه که اخوان المسلمین را غیرقانونی اعلام کرد ، تصریح کرد که « انقلاب هرگز اجازه نخواهد داد فساد ارتجاعی به نام مذهب عمل کند. » (15)

گزارش های خارج شده از طبقه بندی محرمانه نشان می دهند که سرویس جاسوس بریتانیا ، دقیقاً مراقب اوضاع بوده و در مورد فعالیت اخوان المسلمین می گوید : « شایعاتی از درگیری های سخت میان نیروهای اخوان المسلمین و پلیس در مصب رود نیل و میتینگ های علنی اسماعیلیه وجود دارد . » (16)



فدائيان اسلام نواب صفوی در ژانویه سال 1954 در مصر بود که نخستین سلسله از درگیری ها میان اخوان المسلمین و ارتش رژیم ناصر آغاز شد (18)

در سال 1954 ، پیوندهای اخوان المسلمین و فدائیان اسلام چنان استحکام و توسعه ای یافت که در نتیجه ی آن ، بنیادگرایی اسلامی در دهه ی پنجاه تبدیل به یک پدیده جدی بین المللی شد .

گسترش این پیوند ، در نخستین مراحل جدی به سراسر مرزهای جهان عرب رسید ، خشک اندیشان عرب را به فتنه های پاکستان وصل کرد و نظامی کارهای سنی و شیعه را در ایران و سایر نقاط جهان ، با هم در ارتباط تنگاتنگ سازمانی قرار داد . حتی پس از گذشت نیم قرن ، هنوز روشن نیست که آیا افسران ارشد سی آی ا متوجه طول و عرض و میدان عمل و مقصود قدرتی که با آن معامله می کنند شده اند ؟ و این واقعیت را درک کرده اند که طیف راست اسلامی در مصر ، عربستان سعودی ، ایران و سایر نقاط ، مثل سایه و در اخوتی جهان عمل می کنند ؟ یا نه ، براین باورند که هر وقت و هر جا که خواستند ، بنا به اقتضا و ضرورتی که در ذهن برای خود پرورده اند ، می توانند از طیف راست اسلامی حمایت کنند ؟ واقعیت این است که در دهه ی پنجاه ، اسلامیت ها تبدیل به سازمانی فراملیتی شدند که حضورشان توانسته است دهه ها سی آی ا را دچار سرگیجه کرده و طرح هایش را به بطلان بکشاند. به جای توجه به این واقعیت ها ، دیپلمات ها آمریکایی و سران سی آی ا ، ترجیح داده اند که فعالان اسلامی را فقط از زاویه ی کشورهای که در آن ها حضور دارند ، بنگرند.

است . تنها کاری که کاخ سفید باید می کرد ، اشاره ای بود به کشورهایی مثل عربستان سعودی و اردن که اخوان المسلمین را در خود پناه داده بود .» (17)

در حالی که بریتانیا و ایالات متحده با آتش بازی می کردند و به سازمان دادن آدم کش های اخوان المسلمین برای قتل جمال عبدالناصر مشغول بودند ، مدارکی وجود دارد که ثابت می کند اخوان المسلمین با آدم کشان خشونت گرای اسلامی دیگری در ایران ، به نام فدائیان اسلام ؛ که یکی از بنیانگذارانش آیت اللهی بود که برای سرنگون کردن دکتر محمد مصدق با سی آی ا کار می کرد ، همکاری می کرد . (منظور آیت الله ابوالقاسم کاشانی است - م) برنارد لونیس مامور سابق اطلاعاتی بریتانیا و شرق شناس معروف می نویسد که تصمیم اخوان المسلمین برای سازماندهی علیه جمال عبدالناصر ، با فدائیان اسلام در ارتباط تنگاتنگ بود . برنارد لونیس گزارش می دهد پس از ملاقاتی که در سال 1954 میان رهبران فدائیان اسلام و اخوان المسلمین در قاهره صورت پذیرفت ، این سازمان شورش علیه ناصر را آغاز کرد :

همان ترکیب تقوا و تروری که در اخوان المسلمین وجود دارد ، در یک سازمان ایرانی به نام فدائیان اسلام نیز مشاهده می شود که اصول قرون وسطایی خود را از انسان قدیمی کوه نشین می گیرد .

این شیعه، نظریه وحدت جهانی اسلام (پان اسلامسم) را ، درست به همان صورتی مطرح می کند که برادران مرتبط با ایشان در مصر . در هفتم ماه مارس 1951 ، یکی از اعضای این سازمان ، ژنرال رزم آرا نخست وزیر ایران را به قتل رساند . پس از ملاقات رهبر



اعضای اخوان المسلمین انجام شده که ضارب نیز بلافاصله دستگیر شده است. آیا ابعاد توطئه از این هم وسیع تر بوده است؟ آیا بریتانیا اخوان المسلمین را به قتل عبدالناصر تشویق کرده است؟ مسلماً مدارک رسمی، پای آنتونی ایدن نخست وزیر بریتانیا را به میان نمی کشد.

در اوایل دهه ی پنجاه، طی عملیاتی که خبر از کوشش های سی آی ا دوره ی جان اف. کندی برای کشتن فیدل کاسترو می داد، بریتانیا نقشه های متعددی را برای قتل رهبر مصر امتحان کرد، که بعضی شان دیوانه وار بودند. پول کلانی به مصر سرانیز کردند تا به پزشکی ناصر برای مسموم کردن او رشوه بدهند. یکی از نقشه ها این بود که در نوعی شکلات مرسوم مصری سم مهلک تزریق کنند و بخورد ناصر بدهند. نقشه ی دیگر این بود که به سبک «جیمز باند» قوطی سیگاری درست کنند که وقتی باز می شود، از آن «دارت» شلیک شود: نقشه ی سوم این بود که در فنجان قهوه ی ناصر قرص کشنده بیندازند. کویلد که از نقشه ی سوم مطلع شده بود، می گوید در این مورد به شوخی به ناصر گفته است:

«جمال، لطفاً یک لحظه سرت را برگردان تا من این زهر را بریزیم در فنجان قهوه ات.» (20)

اما، همه ی این پوک مغزی های بریتانیایی ها خنده دار نبود، زیرا سرانجام به این نتیجه رسیدند که آدم کش های اخوان المسلمین را هم امتحان کنند. اقدام تلافی جویانه علیه اخوان المسلمین، بسیار سریع و مرگبار بود. بیش از هزار عضو این سازمان دستگیر شدند. بسیاری شان به حبس های طولانی محکوم

در خلال سال 1954، رابطه ی ناصر و اخوان المسلمین، دچار تنش شدیدتری شد. اگر چه اخوان المسلمین غیر قانونی اعلام شده بود، اما در سراسر کشور حضور قدرتمندی داشت. در وهله نخست، ناصر علیه نجیب موضع گرفت. در جدلی که از فوریه تا مارس ادامه یافت، ناصر، محمد نجیب را به حاشیه راند، او را عملاً کنار گذاشت و زیرکانه در جریان این درگیری، اخوان المسلمین را عقیم کرد. در ماه آوریل، ناصر نخستین گروه از رهبران اخوان المسلمین را به دادگاه کشاند و درگیری نهانی با این سازمان، اجتناب ناپذیر شد. پلیس مصر شروع کرد به نظارت بر فعالیت های اخوان المسلمین و، حتی به مساجد آنان هجوم برد و مجالس وعظ و خطابه ی امامان تندرو سازمان را مورد کنترل قرار داد. در ماه سپتامبر، دولت مصر شهروندی پنج تن از مقام های رسمی اخوان المسلمین را که در آن زمان به ماموریت سوریه رفته بودند، لغو کرد. سعید رمضان رهبر عقیدتی اخوان المسلمین نیز، از آن زمره بود. آن پنج عضو کادر رهبری، در دمشق مصاحبه مطبوعاتی ترتیب دادند که در آن اعضای اخوان المسلمین در عراق، اردن و سودان را بر آن داشتند تا عمل جمال عبدالناصر را تقبیح و محکوم کنند. (19)

رهبران اصلی اخوان المسلمین، مثل حدایی، مخفی شدند. سرانجام روز بیست و ششم اکتبر، یکی از اعضای اخوان المسلمین، پنج گلوله به سمت عبدالناصر شلیک کرد. اسناد مربوط به اقدام به ترور، چندان روشن نیست، اما در اغلب گزارش ها آمده است که شلیک از فاصله بسیار نزدیک به وسیله ی یکی از



ا از آنان به عنوان مغز سیستم اطلاعاتی آلمان غربی استفاده می کرد. بعضی از آنان ، بدون تردید از طرف ایالات متحده یا اطلاعات بریتانیا ، در مصر نفوذ کرده بودند ، بقیه هم به کشورهای پناه برده بودند که امیدوار بودند مامن امنی برای شان باشد.

یکی از این نازی ها سابق که سر از مصر در آورده بود « فرانتس بونش » آلمانی بود که به خاطراتشار داستانی ضد یهود به نام «**عادت های جنسی یهودیان**» معروف شده بود ، و همو بود که به صورت تله ی ناصر برای شکار موش های صحرایی که نقشه های اخوان المسلمین را طراحی می کردند ، در آمد . بنا به گزارش مایلز کاپلند ، فرانتس بونش نقشه ای برای اجرا در خارج را پیشنهاد کرد تا بنا بر آن ، بتوانند از نازی های بیشتری برای سازمان دادن اسلام زیرزمینی در سطح جهان ، در ارتباط با اخوان المسلمین را سازمان بدهند . به گفته ی کولپند ، ناصر به شرکت در این بازی شطرنج علاقه نشان داد و رئیس امنیت او از این موقعیت برای دور زدن اعضای اخوان المسلمین استفاده کرد :

بونش .. پروژه ای را ارائه داد که بی درنگ توجه مصری ها را به خود جلب کرد . نقشه این بود که همه نازی ها را از مخفیگاه هاشان در سراسر جهان (آرژانتین ، برزیل ، ایرلند ، اسپانیا و سایر کشورها) بیرون بکشند ، روی آن ها نام های اسلامی بگذارند و به « تشکیلات زیرزمینی » که به وسیله مصر در جریان جنگ جهانی دوم تشکیل شده بود ، تزریق شان کنند تا سازمان ویرانگر اطلاعاتی ، مرکب از استعداد های آلمانی و مصری را بسازند و آن را برای

شدند و شش تن از آنان نیز به دار آویخته شدند . دارائی های سازمان مصادره شد ، و دفاتر و انجمن های خیریه اش به اشغال عوامل دولتی در آمدند . ژنرال محمد نجیب که اعتبارش را در ارتش از دست داده بود و متحدانش در اخوان المسلمین پراکنده شده بودند ، بکلی در ماه نوامبر از دولت کنار گذاشته شد و « سی . آل. سالز برگر» در نیویورک تایمز او را « کرنسکی با کلاه قرمز منگوله دار (فینه) » نامید.

(21)

برای دور زدن اخوان المسلمین ، ناصر همان کارت محرمانه ای را بازی کرد که پس از جنگ جهانی دوم علیه گروهی از نازی های سابق که در مصر پناه گرفته بودند از آن استفاده کرد. در جریان جنگ دوم جهانی ، بسیاری از فعالان جناح راست اسلامی و اخوان المسلمین ، از جمله حاج امین الحسینی مفتی اورشلیم که در قاهره مستقر شده بود ، با نازی ها و عوامل اطلاعاتی آلمان روابط صمیمانه ای داشت . پس از جنگ ، بسیاری از نازی های سابق که از محاکمه دادگاه نورنبرگ و دام های دیگر گریخته بودند ، به نقاط امن جهان گریختند که بخصوص مصر دهه ی چهل ، محل اختفای مناسبی برای آنان بود . در آن زمان ، سی آی ا و ام آی سیکس ، نازی های سابق را در جنگ سرد علیه اتحاد جماهیر شوروی بازسازی می کردند . سی آی ا و ارتش آمریکا ، با « راینهارد گلن » رئیس سابق اطلاعات نازی ، برای سازماندهی تشکیلات معروفی به نام «سازمان گلن» همکاری کردند . این سازمان ، تشکیل شده بود از جاسوسان سابق نازی که « جیمز گریچ فیلد » نماینده ی سی آی



این نقشه ، در واقع توطئه ای بود که اخوان المسلمین هم در آن ثبت نام کرده بود . در سال 1956 که مذاکرات بریتانیا و مصر به نتیجه نرسید و مختل شد ، اخوان المسلمین در ابعاد وسیعی از هم پاشید و اعضایش یا به زندان افتادند ، یا تبعید شدند ، یا چاره ای نیافتند جز آن که در مصر زیرزمینی شوند . این واقعه اما ، مانع از آن نشد که بریتانیا متحد قدیمی خود را تنها بگذارد .

داستان کانال سونز را بارها و به صورت های مختلف بازگو کرده اند :

چگونه جمال عبدالناصر پیشنهاد ایالات متحده برای بازسازی سد اسوان را به صورت توهین آمیز رد کرد ؛ چگونه ایالات متحده از فروش اسلحه به مصر سرباز زد ؛ چگونه اتحاد جماهیر شوروی وارد ماجرا شد تا ارتشی را به سبک « چک » برای ناصر بسازد ؛ چگونه بریتانیا راه مذاکره بر سر واگذاری کانال سونز به مصر را سد کرد ؛ و چگونه لندن و پاریس با اسرائیل نقشه ی حمله به مصر را ریختند . سرانجام ، نفرت آنتونی ایدن نخست وزیر بریتانیا از جمال عبدالناصر ، به سر منزل مقصود رسید . اگر چه این مساله چندان دانسته نیست ، اما واقعیت این است که بریتانیایی ها و اخوان المسلمین ، پیش از جنگ سه جانبه علیه مصر ، جلسات محرمانه ای در ژنو داشتند . بنا به گزارش « دوریل » ، دو نماینده ی بریتانیایی ، سرهنگ « نیل مل لین » و « جولیان آمه ری » که با MI6 روی تشکیل جبهه ی ضد ناصر در جنوب فرانسه و سوئیس کار می کردند « . آنقدر در این رابطه پیش رفتند که منجر به تشکیل جلسه محرمانه ای در ژنو شد

مبارزه ی بین المللی جمال عبدالناصر علیه کمونیسم و امپریالیسم ، در خدمت او قرار دهند .

نقشه در اختیار « سعد افرق » ، افسر عالی رتبه اطلاعات مصر که مسئول اداره و نظارت آلمانی ها بود ، قرار گرفت . سعد افرق که در خوش مشربی و زیرکی از معروف ترین مغزهای مصر بود ، علاقه وافری نسبت به این پروژه از خود نشان داد ، اما اصرار ورزید که احتیاج به اطلاعات مشروح تری از طرح « تشکیلات زیرزمینی » دارد . بونش که تا آن زمان حالش از بی تفاوتی مصری ها نسبت به پروژه ای که فکر می کرد فوراً مورد استقبال قرار می گیرد ، گرفته بود ، فکر میکرد ابتکارش مورد ستایش قرار می گیرد و به او خواهند گفت که کار بزرگی کرده است . با تشویق و درخواست سعد افرق ، تمام جزئیات تفصیلی را که او خواسته بود و می توانست به یاد بیاورد ، تدوین کرد و همه ی اطلاعاتی را هم که می توانست از سایر آلمانی های فراری کسب کند ، به طرح تفصیلی خود افزود . نتیجه کافی بود که دولت مصر به مدارک کافی برای معلق کردن نیمی از اخوان المسلمین دست یابد ، و علاوه بر آن ، افسران امنیتی مصری را تا دو سال بعد برای توسعه ی اقدامات نفوذی در اخوان المسلمین ؛ نه تنها در مصر ، بلکه در سراسر جهان عرب سازماندهی کرد . (22)

در سال 1954 ، مصر و بریتانیا قراردادی را در مورد کانال سونز و حقوق پایگاه های نظامی بریتانیا امضا کردند . عمر این قرارداد کوتاه بود . بریتانیای کبیر ، فرانسه و اسرائیل ، نقشه ی مشترکی را علیه مصر ، سرنگونی ناصر و تسلط بر کانال سونز آماده کردند .



مثبتی را با عبدالناصر بسازد . اگر چه ، تقریباً به فوریت این فرصت از دست رفت و برادران دالس به الگوی پیشین تقابل با ناصر و ناسیونالیسم عرب برگشتند .

این مقام های دولتی و مسئولان عالی رتبه ی سی آی ا بودند که نسبت به انعطاف دولت ایالات متحده با موضع ضد عبدالناصر اظهار بی میلی کردند و اساساً از این فکر به وحشت افتادند . یکی از ایشان ، کپلند بود که از ستایش گران گستاخ ناصر بود . کپلند در نوشته خود ، ستایش از ناصر را با لحنی طعنه آمیز و تند نسبت به دولتمردان ایالات متحده در هم آمیخت که :

« جمال عبدالناصر یکی از شجاع ترین ، فساد ناپذیرترین و مستقل ترین انسان هاست و روش او ، انسانی ترین رهبر ملی را که من تاکنون شناخته ام ، نمایندگی می کند . » (24)

با این حال ، هرچه دهه ی پنجاه به پایان خود نزدیک تر می شد ، به موازات آن که آمریکایی های درگیر در جنگ سرد از ناصر شیطان مجسم می ساختند ، کپلند و همگنانش در اقلیت قرار می گرفتند. کپلند می گوید عرب شناسان دولت ایالات متحده « با ناصر نرم بودند ، اما ، به قول او « این تمایل با مخالفت جامعه تجاری « بخصوص کمپانی های بزرگ نفتی و بانک های ایالات متحده رو به رو می شد . در چرخشی منسجم علیه نظر کپلند نسبت به ناصر ، یکی از همکاران سی آی ا که به قاهره رفته بود ، به طعنه گفت . « من فکر می کنم شما عاشق ناصر شده باشید . » کپلند در سال 1954 ، با لحنی اندوهناک نوشت که رئیس سی آی ا در قاهره ، تلگرافی برای واشینگتن

که محل استقرار « نورمن داربی شایر » رئیس MI6 در منطقه و اعضای اخوان المسلمین بود. MI6 درباره این ارتباط فقط گزارش می دهد که خط مشی بر آمده از آن ، از سایر گروه های صاحب منفعت در کانال سونز هم مخفی نگه داشته شد. (این خط مشی ، نقشه ی عملیات نظامی بود.) جولیان آمه ری اسامی مختلفی را در اختیار « سلوین لویڈ » وزیر امور خارجه بریتانیا گذاشت . (23) طبیعت دقیق ارتباط های MI 6 با اخوان المسلمین در این مرحله ، معلوم نیست ، اما می توانست طرح اقدام به قتل محرمانه ی عبدالناصر و تشکیل دولت مخفی ی جانشین او پس از جنگ کانال سونز باشد .

نقشه ی بریتانیا - فرانسه که در سال 1956 فاش شد ، طرح امپریالیستی قرن نوزدهم را به ذهن متبادر می کند . لندن و پاریس ، اسرائیل را به جنگی تحریک آمیز علیه مصر واداشتند . بنا به این توطئه ، بریتانیایی ها و فرانسوی ها در کمین فرصت دخالت می ماندند که شاید روزی با دخالت نظامی ، ترک مخاصمه را به مصر و اسرائیل تحمیل کنند ، و ، در ضمن ، بتوانند کانال سونز را در تحول این مناقشه ، به جنگ آورند . امپریالیست ها ، امیدوار بودند که ناصر شکست بخورد ، و حتی سرنگون شود . اخوان المسلمین ، اگر چه ضعیف شده بود ، در لیست انتظار بود . سرانجام ، پرزیدنت آیزنهاور که می ترسید اتحاد جماهیر شوروی نتیجه ی تجاوز بریتانیا ، فرانسه و اسرائیل را مال خود کند ، با ذهنیت خنثی کردن نقشه به ماجرا پیوست . برای مدتی ، چنین به نظر می رسید که ایالات متحده بار دیگر فرصتی یافته است تا رابطه ی



نخست وزیر ایران را . این اقدام ، علنی ترین عملیات معروف سی آی ا در سال 1953 بود که دکتر محمد مصدق را با کودتا برکنار کرد. و ، درست مثل مصر ، نقش اصلی را در این کودتا ، طیف راست اسلامی به عهده داشت .
عنوان بعدی

CIA و پدرخوانده خمینی

- 15 . گوردون ، ص. 105 .
- 16 . همان ماخذ ، ص. 106 .
- 17 . Baer Robert ، همبستری با شیطان)
نیویورک : انتشارات 2003 ، Crown (، ص. 99 .
- 18 . برنارد لونیس ، خاورمیانه و غرب (نیویورک :
انتشارات 1964 ، Row & Harper) ، صفحه
های 112 . 113
- 19 . ریچرد میچل ، جمعیت اخوان المسلمین (لندن :
انتشارات دانشگاه آکسفورد ، 1969) ، صفحه های
141 و 142 .
- 20 . دوریل ، صفحه های 633 و 634 .
- 21 . نقل شده از شماره 17 نیویورک تایمز 1954
در صفحه 186 گوردون .
- 22 . کوپلند ، ص. 183 .
- 23 . دوریل ، ص. 629 .
- 24 . کوپلند ، ص. 282 .
- 25 . همان ماخذ ، ص. 184 .

فرستاده و از آنان خواسته تا اسرائیل را به « تاکید توانایی اخوان المسلمین در سرنگونی عبدالناصر» (25) ترغیب کنند .

« جان ول » از کارشناسان خبره مسائل اسلامی ، می گوید واقعیت و ضرورت این است که حمایت از اخوان المسلمین در جریان جنگ سرد ، بهترین سیاست است . جان ول می نویسد « اخوان المسلمین بهترین ابزار اطلاعاتی است. » و ادامه می دهد « اخوان المسلمین تنها جانشین عبدالناصر است . حزب کمونیست مصر چنین توانی ندارد . در طرح های اطلاعاتی و سیاسی ، ما باید خیلی احمق باشیم که با آنها رابطه نزنیم.» (26)

مروری بر وقایع گذاشته ، در هر حال چیزی جز حماقت را در منظر نمی گذارد . ایالات متحده نیازی به داشتن گزینه ای برای عبدالناصر نداشت . به عکس ، باید از او استقبال می کرد و کمکش می کرد تا بساط طیف راست اسلامی را برچیند . به جای این سیاست اما ، ایالات متحده به شدت در مقابل ناصر موضع گرفت ، روابطش را با خانواده سلطنتی سعودی و متحدان بنیاد گرای آنان تقویت کرد و چند دهه سرمایه گذاری کرد تا از اسلام سیاسی به عنوان ستون نفوذ آمریکا در خاورمیانه استفاده کند .

علاوه بر این ، شدت ایدئولوژیک سیاست خارجی نخبگان آمریکایی ، تنها منحصر به مصر نبود . در حالی که ایالات متحده در جست و جوی راه هانی برای از بین بردن جمال عبدالناصر بود ، رهبر ملی دیگری را در منطقه ای دیگر، هدف گرفت : دکتر محمد مصدق



ایمیل آدرس :

jaswrshja66@gmail.com

ks4920326@gmail.com

وبسایت :

<http://www.afghanpf.com>

فیسبوک :

[جبهه مردم افغانستان "جما" Afghanistan People's Front](#)

[جبهه مردم افغانستان "جما" Afghanistan People's Front](#)

گروپ آموزش و پرورش جوانان "جما"